سلسلة مصادر بحار الأنوار

٤

المقنع

في الغيبة

تأليف

السيد الشريف المرتضى

أبي القاسم علي بن الحسين الموسوي

(٣٥٥ – ٤٣٦ هـ)

تحقيق

السيد محمد علي الحكيم

مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث

بسم الله الرحمن الرحیم

المقنع فی الغیبه

نویسنده:

علی بن حسین علم الهدی

ناشر چاپی:

موسسه آل البیت لاحیاآ التراث

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

المقنع فی الغیبه

مشخصات کتاب

سرشناسه : علم الهدی، علی بن حسین، ق۴۳۶ - ۳۵۵

عنوان و نام پدیدآور : المقنع فی الغیبـهٔ. والزیادهٔ المکملهٔ له/ تالیف السیدالشریف المرتضی ابی القاسم علی بن الحسین الموسوی؛ تحقیق السید محمدعلی الحکیم

مشخصات نشر : بیروت : موسسه آل البیت (ع) لاحیاآ التراث ، ۱۹۹۸م. = ۱۴۱۹ق. = ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ص ۹۵

فروست : (سلسله ذخائر تراثنا۴)

یادداشت : کتابنامه: ص. [۹۱] - ۹۲

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت

موضوع : مهدویت -- انتظار

شناسه افزوده : حکیم، محمدعلی

رده بندی کنگره : BP۲۲۴/ع۸۳م۷ ۱۳۷۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۲۲۴۴۴

پیشگفتار

پیشگفتار

اللّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلى آبائِهِ فِي هذِهِ السّاعَةِ وَ فى كُلِّ ساعَةٍ وَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَليلاً وَعَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طَويلاً۔ پیشگفتار : (یا صاحب الزّمان ادرکنا) سپاس و ستایش خداوند را سزاست که پروردگار عالمیان است وبرترین صلوات و سلامها نثار نیکوترین آفریدگان خدا، حضرت محمد و خاندان پاک او باد، به ویژه امام دوران و صاحب زمان، حضرت مهدی حجّت منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف). معروف است که دانشهای دینی سر چشمه گرفته از نیازهایی است که مسلمانان را به ایجاد آن سوق داده است. سپس این دانش ها در طی زمان به تدریج تکامل یافته و اصول و قواعدی برای آن ایجاد شده و دانشمندان و کتابهایی خاص در هر باب پدیدار گشته اند. چنانکه علوم لغت و زبان شناسی عربی، از نیاز به فهم قرآن کریم واحادیث شریفه که به زبان عربی فصیح هستند پدید آمده و به تدریج به پیدایش صرف و نحو و بلاغت و غیره انجامیده است. و علوم فقه و اصول، در اثر نیاز به شناخت احکام شرعی، و بعد از رحلتِ بیانگر شریعت یعنی حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، و بدنبال اختلاف آراء واقوال در مسائل عبادی و معاملاتی پایه گذاری شده است. و بقیه علوم دینی نیز بر همین منوال پدیدار شده و به تدریج رشد وتکامل یافته اند و از آن جمله است علمی که بنام «علم کلام» نامیده می شود و پدید آمدن آن در اثر اختلاف اقوال و تعدد آرایی بوده که در مسائل اعتقادی همچون جبر و تفویض، اختیار، عدالت و امامت و غیر آن بین مسلمانان پیش آمد. علم کلام را اینگونه تعریف کرده اند: «علمی است که به واسطه آن، انسان از راه ارائه براهین و دفع شبهه ها، بر اثبات حقایق دینی قدرت می یابد.»([۱]) و بحث امامت و خلافت، اساس آن اختلافات حاصله بشمار می آید. چنانکه می توان از ابتدای تشکیل سقیفه بنی ساعده تا امروز و تا ظهور حضرت مهدی(علیه السلام)محور اساسی علم کلام را، همین امامت و مسائل مربوط به آن و امور مترتب بر آن دانست. از آنرو که اگر علم کلام شامل مباحث عقیدتی دیگری نیز هست، اختلافات

حاصله در آن ابواب نیز نـتیجه کنـاره گزینی مردم از چشـمه زلاـل و حیـاتبخش علوم اهلبیت(علیهم السـلام)است. پس اگر مردم بر امامت و پیشوایی امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب(علیه السلام)و فرزندان طاهرینش(علیهم السلام)استقامت می کردند و از این دروازه هـای دانش الهی رویگردان نمی شدنـد، اینـک از بسـیاری مباحث کلامی که تلاش بی پایانی از دانشـمندان ما را مصـروف خویش ساخته است بی نیاز می بودیم و از این مباحث جز آنچه مربوط به ادیان و ملت های غیر اسـلامی است باقی نمی ماند. غیبت امـام دوازدهم حضـرت مهـدی منتظر(علیه السـلام)، از مهم ترین محورهـایی بوده است که از آغـاز غیبت کبری ـ بسال ۳۲۹ هجری قمری ـ تاکنون، بحث های گسترده کلامی پیرامون آن صورت گرفته، و بر حسب نیازها و شرایط متفاوت در طی دورانهای مختلف تـاریخی، ابعـاد گونـاگونی یـافته است. این ابعاد مختلف در مباحث کلامی به روشـنی از خلال کتاب «غیبت» شـیخ نعمانی ـ متوفای سال ۳۴۲ هجری قمری ـ و کتاب «اکمال الدین واتمام النعمهٔ» شـیخ صدوق ـ متوفای سال ۳۸۱ هجری قمری ـ پیداست، اگر چه این دو بزرگوار اساساً از محدّثین بوده اند و از متخصّصـین علم کلام و مجتهدین این فن بشـمار نمی آمده اند. پس از این دوران، ظهور علمای بارز کلامی در بین شـیعه همچون معلم امّت مرحوم شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ هجری قمری) و شریف علما مرحوم سید مرتضی (۳۵۵ ـ ۴۳۶ هجری قمری) و شیخ طائفه مرحوم طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ هجری قمری) تأثیری حیاتی و بی نظیر در متبلور شدن علم کلام جدیدِ شیعی داشت.

پاورقی

([۱]) «مفتاح السعادهٔ و مصباح السیادهٔ» جلد ۲ صفحه ۱۳۲.

تبارنامه با شرافت

تبارنامه با شرافت

ما اینک در برابر کوهی با عظمت و قلّه ای رفیع، در برابر شخصـیّتی بزرگ و نام آور از علمای تاریخ ساز تشیّع ایستاده ایم، در برابر علم المهـدی ابو القاسم علی بن حسـین موسوی مشـهور به شـریف مرتضـی قـدس الله سـرّه الشـریف. او دانشـمندی کم نظیر، فقیهی جـامع، متکلّمی نکته سـنج، شاعری زبردست و متخصّصـی خبیر نسبت به مـذاهب مختلفه کلامی بود. او از تباری پاک و سـلاله ای طاهر بود که همگی از نیکان و عالمان زمان خویش بودند و بین او با جدّ بزرگوارش حضـرت موسـی بن جعفر(علیهما السلام)بیش از چهار واسـطه نبود. پـدرش ابو احمـد حسـین بن موسـی بن محمـد بن ابراهیم بن موسـی بن جعفر(علیهما السـلام)، خود از علما و اشـراف بلنـد آوازه عهد بنی بویه بود، و بهاء الدوله ابو نصـر بن بویه او را «طاهر یگانه» نامید. چنانکه در نزد «بنی العباس» هم دارای جاه و منزلتی عظیم بود و به مَناصبی در حکومت این دو خاندان دست یافت که همواره با تدبیری ناصـحانه و مدیریتی هدایت گرانه و اظهار نظراتی سلیم و حقیقت طلبانه، در اصلاح امور کوشید و نزد آنان از مقام وموقعیتی عالی برخوردار گشت. او عاقبت در سال ۴۰۰ هجری قمری وفات کرد و پس از او وظایفش به «شـریف رضـی» و پس از او به «شـریف مرتضی» منتقل گشت. ولادت شریف مرتضی در بغداد و در ماه رجب سال ۳۵۵ هجری قمری به وقوع پیوست و مادرش فاطمهٔ دختر حسین بن حسن اطروش بود که شیخ طالبیّون و دانشمند و شاعر آنان به شمار می آمد

اساتید سید مرتضی (قدّس سرّه)

اساتید سید مرتضی (قدّس سرّه)

دوران دانش اندوزی و سپس ورود او در صحنه های مختلف علمی واجتماعی، همگی در بغداد صورت گرفت. او کسب معارف و فراگیری آداب مختلف را در محضـر فقیه مورد عنایت صاحب العصـر(علیه السـلام)، عالم بزرگوار، شیخ مفید آغاز کرد. و معروف

است که مـادر سـید رضـی و سـید مرتضـی زمـانیکه دست آنـدو را گرفته و در حالیکه دو کودک تازه سال بیش نبودنـد آنان را به محضـر شـیخ مفید آورده و می گوید: (یا شـیخ علّمهما الفقه ؛)شیخ مفید به تأویل خوابی که دیشب دیده بود پی می بَرَد. او ساعتی قبـل از طلوع فجر همـانروز حضـرت زهرا(علیهـا السـلام) را در خواب می بینـد که دست امام حسن و امام حسـین(علیهما السـلام) را گرفته نزدش می آورند و می فرمایند: (یا شیخ علّمهما الفقه). آنان طی چندین سال در محضر شیخ مفید به مدارجی عالی دست می یابنـد، و سـید مرتضـی بـا بهره گیری از آموخته هـای ارزشـمند خویش، به مصـاحبت و مجـالست بـا دیگر علمـای بزرگ آن عصـر همچون «سـهل بن احمـد دیباجی» و «ابو عبـدالله مرزبانی» و «ابو الحسن جندی» و «احمد بن محمد بن عمران کاتب» می پردازد و از آنان نیز دانشـهای فراوان می اندوزد. از بررسـی تاریخ سـید مرتضـی و مطالعه پاره ای از رسائل و کتابهای او که به دست ما رسـیده است می توان دریافت که مهمترین اساتیـد و بزرگترین مشایخی که سـید مرتضـی دانش ها و آداب خویش را مـدیون آنها می داند مرحوم «شـیخ مفیـد» و «ابو عبدالله مرزبانی» هسـتند. امّا «شـیخ مفید» از نام آورترین علمای شـیعه و یکی ان برجسـته ترین چهره های تاریخ تشیّع است و ریاست طائفه امامیّه در آن دوران، تنها بر عهده او قرار گرفت و اقوال و آرای شیعه در مجالس درس و کتابهای او تجلّی یـافت. سـید مرتضـی در زمینه هـای مختلف فقه و اصول و تفسـیر و علم کلام از او بهره های فراوان برد و سـپس زمانی که خود دارای نظر مسـتقل گردیـد، کتابهـا و رسائـل و مقالاـت زیـادی در این ابواب نگـاشت. و امّا «ابو عبـداللّه مرزبانی»، از پیشـتازان فرهنگی عصـر خویش و از بنیـانگزاران سـبکهای ادبی عرب و یکی از رهـبران معتزله و نامـداران عرصه روایت است. در آن دوران خـانه او مقصـد دانشـمندان و ادب دوسـتان بود، و همواره همه وسایـل لازم از کتاب و دفتر و قلم گرفته تا غـذا و وسـیله آسایش در اختیار آنان قرار می داد و اصـراری فراوان داشت که از هر دانشـمندی که به دیدارش می آمد چیزی فرا گیرد و به هر دانش پژوهی که به سـراغش می آمـد چیزی بیـاموزد، و در این بین خود جز به تألیف و تصـنیف کتب، همّت نمیورزیـد. سـید مرتضـی در کتاب «غرر» و غیر آن، شعرها و روایات و معانی لغات را اکثراً از او نقل می کند.

مختصری درباره روش زندگی وسیره سید مرتضی(قدّس سرّه)

مختصری درباره روش زندگی وسیره سید مرتضی(قدّس سرّه)

زمانی که عمر سید مرتضی از چهل سال فزونی گرفت، و ردای جوانی را از شانه فرو افکند، با عزیمتی خستگی ناپذیر خود را وقف مطالعه و تدریس کرد و سراسر ایّامش را در اختیار تحصیل و تألیف کتب قرار داد و چنان به مجالست دانشمندان و معاشرت رؤسا و سردمداران فرهنگی روی آورد که مسئولیت های بیادگار مانده از دوران پدرش «ابو احمد» را بتمامی، تحویل برادرش «سید رضی» داد و تا بعد از فوت او هیچیک از این مسئولیت ها را عهده دار نگشت. او کتابخانه ای وسیع و باعظمت تشکیل داد، و کوشید همه کتابهای شناخته شده عصر خویش را در آن گرد آورد. ثعالبی تاریخ نگار گوید: ارزش کتابهای سید مرتضی بعد از فوت او به سی هزار دینار طلا تخمین زده شد و عدد کتب او هشـتاد هزار جلد برآورد گردید. سـید مرتضـی در نعمت و ثروت و خیراتی کثیر بسـر می برد که شاید در بین دانشـمندان شـیعی کمتر کسی به این مقدار مکنت مالی دست یافته باشد، نقل شده است که هشتاد قریه بین بغداد و کربلا تحت تملک او بود به گونه ای که نهری بزرگ از وسط اراضـی او می گذشت که بخاطر پیوسـتن آن به فرات، محل عبور کشتی هـای تجـارتی و مسـافرتی بود و سیّد، میوه هـای درختـان حاشـیه نهر را وقف گذرکننـدگان از نهر، خصوصاً حاجیانی نموده بود که در موسم حج، مسافرت با کشتی را بر راه خشـکی ترجیح می دادند. در آمد این روسـتاها را در هر سال، حدود بیست و چهار هزار دینار بر آورد کرده اند. او در سایه این ثروت خدا داده توانست بدور از اشتغالات مادی و مشاکل دنیوی، تمام همّت و انـدیشه خویش را در خـدمت مطالعه وتـدریس و تألیف و صدور فتاوی قرار دهد و نیز به رغبت های معنوی وخواسـته های اخلاقی خویش جامه عمل بپوشانـد ؛چنانکه همه مردم خصوصاً پویندگان راه علم و وابسـتگان خویش را از فضل و احسان خویش بهره مند

می نمود، خانه اش را محل ضیافت و استراحت هر غریب ونیازمند قرار داده و همه امکانات خود را در تأمین نیازهای علمی و تحقیقاتی دانشمندان و دانش پژوهان بکار می گرفت. او برای بسیاری از شاگردان خود، مقرّری خاصّی در نظر گرفت وشهریّه ای همیشگی قرار داد ؛چنانکه برای شیخ «ابو جعفر طوسی» (۳۸۵ ـ ۴۶۰ هجری قمری) که از شاگردان خاص او بود، ماهیانه دوازده دینار مقرّر نمود که طی بیست و سه سال مصاحبت او با شیخ همچنان ادامه داشت. و نیز برای قاضی «عبدالعزیز ابن برّاج» در هر ماه هیجده دینار قرار داد و برای دیگران نیز بهمین ترتیب عمل می کرد، و روستایی کامل با همه درآمدش را وقف تهیّه کاغذ برای فقهاء و دانشمندان کرد. نقل شده است که زمانی قحطی شدیدی پیش آمد، مردی یهودی به بهانه تحصیل علم نجوم پیش سید آمد و منظورش رسیدن به مال ومنالی بود. سیّد که از وضع و حال او آگاه شده بود به او اجازه داد ولی مقرر فرمود که هر روز او را به مبلغی مال مورد تشویق قرار دهند. پس از مدت زمانی اندک، اسلام اختیار کرد. و از همین نوع است آنچه «ابن خلکان» نقل کرده که «ابو الحسن علی بن احمد فالی» که شاعر و ادیبی معروف بود نسخه ای بسیار نفیس با خط و ترتیبی نیکو از کتاب «الجمهرة» «ابن دُرَید» داشت، روزگاری آنچنان نیازش شدید شد که به فروش آن تن در داد. سید شریف مرتضی آنرا به شصت دینار خرید و زمانی که آنرا ورق می زد، خط فروشنده اش «ابو الحسن فالی» را در صفحه ای از آن یافت که چند بیت شعر را به مناسبت اضطرارش به فروش کتاب نگاشته بود که خلاصه ترجمه آن چنین بود: «بیست سال با این کتاب انس داشتم و هرگز گمان نمی کردم که مجبور شوم آنرا بفروشم، اگر چه بخاطر قرضهایم مجبور باشم همه عمرم را در زندان بگذرانم، امّا اکنون بخاطر ضعف و فقر شدید ناچارم به خارج کردن این متاع گرامی از دست خویش تن در دهم، ولی حزن و اندوه من پس از آن طولانی خواهد بود.» سید با مطالعه این متن، نسخه کتاب را به او برگرداند و همچنانکه عادت او بر احسان به اهل علم بود هرگز دیناری از قیمت آنرا باز پس نگرفت.

تألیفات و خدمات سید مرتضی (قدّس سرّه)

تألیفات و خدمات سید مرتضی (قدّس سرّه)

سید مرتضی به فنون مختلف و علوم گوناگون عصر خویش آراسته و در تمامی آنها به قدرتی وافر دست یافته بود. او پس از تدریس اصول واستخراج حقایق و حل مشکلات علمی و رسیدن به مرتبه ای و الا ـ در فقاهت و فتوی، عهده دار ریاست طائفه شیعیان امامیّه پس از «شیخ مفید» گشت. طالبان علم و جویندگان حقایق از اطراف و اکناف دنیای اسلام بسویش روی آورند و او در راستای فرونشاندن عطش آنان و رفع مشاکل عقیدتی و کلامی آنان، کتابها نوشت. «مسائل دیلمیّه»، «مسائل طوسیه»، «مسائل مصریّه»، «مسائل موصلیّه» و غیر آن هر کدام نام کتابی یا رساله ای مستقل است که توسط او در همین زمینه نگاشته شده است. او در علم کلام و احتجاج با مخالفین قدرتی چشمگیر داشت و کتابهای «شافی»، «امالی مرتضی»، «ابطال القیاس»، «الانتصار فی الفقه»، «انقاذ البشر»، «تقریب الاصول »، «تکملة الغرر و الدرر»، «تنزیه الانبیاء»، «الحدود و الحقایق»، «الخلاف فی اصول الفقه»، «دیوان شعر» و دهها کتاب دیگر در تفسیر آیات و حقایق وحی و مسائل مختلف عقیدتی و فقهی تنها بخشی از فیوضات آن وجود گرامی است که تنها معدودی از آنها به دست ما رسیده و چه بسا حتّی ذکر همه کتب وتألیفات او در کتابهای مربوطه موجود نباشد. عدد کتابها و رسائل سید مرتضی که ذکری از آنها در کتب مختلف شده است بیش از هفتاد مجلّد است. او علاوه بر تألیف کتب، همّت بسیاری بر تربیت و تعلیم شاگردان زبده داشت، و در طول عمر سراسر تلاش و خدمت خود، هزاران نفر از جویندگان علوم الهی و معارف اهلبیت(علیهم السلام) را از سر چشمه زلال و پر فیض حکمت و دانش خویش سیراب ساخت. در عظمت او کافی است که بزرگانی همچون «شیخ طوسی» و «سلّار دیلمی» و «ابو صلاح حلبی» و «کراجکی» و ... به دست توانای او و با کمک های علمی و تربیتی او، به اوج قلّه های دانش و فرهنگ شیعی دست یافته اند. آن بزرگوار در ربیع الاول سال ۴۳۶ هجری قمری در بغداد به

دیدار الهی شتافت، و فرزندش بر جنازه اش نماز گزارد و در خانه اش مدفون گشت. بعدها جسد مطهّرش را به آستان مقدس امام حسین(علیه السلام)در کربلا انتقال دادند.

مختصری درباره کتاب «المقنع فی الغیبهٔ»

مختصری درباره کتاب «المقنع فی الغیبهٔ»

این کتاب علیرغم حجم کوچکش از بهترین و نفیس ترین کتابهایی است که در این مورد نگاشته شده است. سید مرتضی برای اولین بار([۲])، این روش کتابت و اسلوب خاص در طرح مسایل و شبهات را به طریقه سؤال و جواب (فان قیل ... قلنا...) بکار برد و در آن با برهانی قوی و منطقی متین اشکالات مخالفین را جواب داده، استدلالهای آنان را باطل ساخته و غیبت امام زمان حضرت مهدی(علیه السلام)و اسباب و علّت ها و حکمت های الهی موجود در آن را، اثبات نموده است. سپس در نوشتاری تکمیلی که بعد از اتمام «المقنع» بر آن افزوده است، مطالب آنرا تکمیل نموده و در آن از کیفیت ارتباط امام غایب(علیه السلام)با اولیا ودوستان خود در طی دوران غیبت، و نیز از چگونگی رفتار شیعیان با او بحث نموده و به همه پرسشهایی که در اثنای این مباحث ممکن است مطرح شود، پاسخ گفته است. «نجاشی» (متوفی به سال ۴۵۰ هـ . ق) در کتاب «رجال»([۳]) خود، و نیز «شیخ الطائفه طوسی» در کتاب «فهرست»([۴]) و «یاقوت حموی» در «معجم الأدباء»([۵]) و «ابن شهر آشوب» در «المناقب»، از این کتاب وتکمله آن سخن گفته و در ضمن تألیفاتِ سید مرتضی (قدّس سرّه)، از آن نام برده اند. پاورقی

([۲]) خود او در اول بخش تکمیلی المقنع بر این مطلب تصریح دارد و دیگران نیز همچون شیخ طبرسی در اعلام الوری صفحه ۴۶۶ آنرا مورد تأکید قرار داده اند. ([۳]) رجال نجاشی : صفحه ۲۷۱. ([۴]) فهرست طوسی: صفحه ۹۹. ([۵]) معجم الأدباء : جلد ۱۳ صفحه ۱۴۸.

اهمیت کتاب

اهمیت کتاب

ارزش و اهمیت والای این کتاب زمانی بیشتر فهمیده می شود که بدانیم شیخ طوسی (قدّس سرّه) که خود یکی از نامدارترین و تواناترین علمای شیعی، در مباحث کلامی است، مقاطعی مهم از این کتاب را گاهی به صورت نقل صریح و گاهی با اندکی تصرّف و اختصار در کتاب «غیبت» و نیز در «فصل فی الکلام فی الغیبهٔ» آورده، و در جای جای این دو کتاب، مطالب مختلفی از کتاب «مقنع» را باتصریح بنام سید مرتضی (قدّس سرّه)، مورد استناد قرار داده است. پس از آن همین نقل ها، مورد نظر علامه مجلسی (رحمهٔ الله علیه) قرار گرفته و آنها را در کتاب نفیس «بحار الانوار»([۶]) در ضمن ادلّه ای که شیخ طوسی در اثبات غیبت ذکر کرده، نقل نموده است. بنابراین کتاب «المقنع» را می توان یکی از مصادر با واسطه «بحار الانوار» به شمار آورد. همینطور مفسّر و دانشمند بزرگ اسلام مرحوم شیخ طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ هجری قمری) قسمتهایی از همین کتاب را بصورت نقل صریح یا به اختصار در کتاب ارزشمند خود «اعلام الوری باعلام الهدی» طی مسائل اول تا پنجم باب پنجم ذکر نموده است. او اگر چه به نام سید شریف مرتضی به عنوان مستند این اقوال تصریح نموده لکن اسم کتاب «مقنع» را بعنوان مدرک آنها ذکر نفرموده است. اهتمام این بزرگان و اعتباری که برای ذکر مقاطع مهم و قسمتهای قابل توجّه کتاب «مقنع» در تألیفات خود قائل بوده اند، دلالت روشنی بر اذعان و اعتراف آنان به پیشگامی سید مرتضی در این راه، و اهمیت فرمایشات او در این مباحث دارد. پاورقی

([۶]) «بحار الانوار» علامه مجلسی: جلد ۵۱ باب ۱۲ صفحه ۱۶۷.

زمان و سبب تألیف کتاب

زمان و سبب تألیف کتاب

سید مرتضـی (قدّس سرّه) در ابتدای این کتاب فرمود: «در مجلس وزیر سید ـ که خدا عمرش را به عزّت زیاد گرداند و بدخواهان و دشمنانش را خوار نماید ـ کلامی درباره غیبت امام زمان(علیه السلام) پیش آمد ... این امر مرا بر آن داشت که سخنی مختصر آورم ...» پس از چند سطر چنین نوشت: «من آنچه در این محضر گرامی ـ که خدایش مستدام بدارد ـ از پیشی گرفتن بر معانی بدیع و ... دیده ام». درباره اینکه مراد از این «وزیر سید» کیست و کدامین محضر، مورد نظر مرحوم سید مرتضی بوده است در کتاب شریف «الذریعه» آمده است: «... استاد ما شیخ نوری فرمود: سید مرتضـی این مقدمه را خطاب به وزیر مغربی عصـر خویش نوشته است». مرحوم علامه شیخ «آقا بزرگ طهرانی» سپس ادامه می دهد: «و آن وزیر مغربی، شخصی بنام ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن هارون بن عبدالعزیز أراجنی بوده است، چنانکه از کتاب رجال نجاشی در ضمن بیان حالات جدّ اعلای او هارون بن عبدالعزیز استفاده می شود».([۷]) از اینکه در اول کتاب و نیز دربخشهای دیگر آن به کتابهای «شافی» و «تنزیه الانبیاء» ارجاع داده شده می توان فهمید که کتاب «المقنع» بعد از آن دو کتاب نوشته شده است. قابل ذکر است که چندین نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است و تا به حال، جز در ضمن فصلنامه «تراثنا» شماره ۲۷ که توسط «مؤسسه محترم آل البیت» منتشر می شود، چاپ نشده است.([۸]) پاورقی

([۷]) «الذریعهٔ»، آقا بزرگ طهرانی : جلد ۲۲ صفحه ۱۲۳، و رجال نجاشی: صفحه ۴۳۹ عدد ۱۱۸۳. ([۸]) در نوشتن این مقدمه از تحقیقات انجام شده توسط دو محقق بزرگوار کتابهای «المقنع» و «امالی المرتضی» که در ابتدای این دو کتاب به زبان عربی به چاپ رسیده، استفاده فراوان شده است.

امامت و غیبت

امامت و غیبت

سپاس خدا را و سلام بر بندگان برگزیده او، سرور ما حضرت محمّد وخاندان پاکش باد. در مجلس وزیر سید([۹]) ـ که خدا عمرش را به عزت زیاد گرداند وبدخواهان و دشمنانش را خوار نماید ـ کلامی در باره غیبت امام زمان(علیه السلام)پیش آمد که پیرامون آن اندیشه کردم. حال مقتضی نبود که تمام جوانب مطلب و حق آن ادا شود. لذا بر آن شدم که سخنی مختصر آورم که بوسیله آن سرّ این مسأله روشن گردد. و ماده شبهه ای که در آن رخنه کرده ریشه کن شود. اگر چه در کتاب «شافی در امامت» و کتاب «تنزیه الانبیاء و تنزیه الائمه(علیهم السلام)» آن مقدار که مورد کفایت و کسب هدایت برای منصفین و گردنگزاران دلیل و برهان و غیر معاندین باشد از گفتار در باب غیبت آورده ام.([۱۰]) پس بالاترین و مهمترین کارها اینست که گوهر به گوهرشناس، ومعانی و مقاصد علمی بر کسی که در درک آنها ناتوان نباشد و بتواند به زیرکی و فهم دقیق خویش تا اعماق آن غور کند، عَرضه شود. زیرا چه بسا عدم وجود کسیکه علم و معرفت به او عرضه گردد باعث گنگ ماندن آن، ونبودن کسی که دلیل و برهان به او هدیه شود باعث ساکت ماندن از آن گردد. از اینرو کسی که نظمی یا نثری را به تکلّف پیش ناوارد و غیر خبیر عرضه می کند، چونان کسی است که جمادی را مورد خطاب قرار دهد یا با مردگان به محاوره برخیزد. من آنچه در این حضور گرامی ـ که خدایش مستدام بدارد ـ از پیشی گرفتن بر معانی بدیع و استخراج آنها از پیچیدگیها و تصفیه آنها از آلودگیها و تنظیم آنها در جایگاه مناسب دیده ام، باعث ثمردهی اندیشه های بسته و تزکیه دلهای ساده اندیش و شیرینی دانش ها و آداب می شود در کام کسانیکه قبلا همین معانی برایشان سخت و تلخ و دور از دسترس جلوه میکرد و بالا آوردن و اعتلای آنها بر ایشان دشوار بود. پس

برترین بهره دانشمند و ادیب، و خجسته ترین حالات او آنست که فضیلت کسب شده اش و منقبت دشوار بدست آمده اش، مورد رضایت اهل فن قرار گیرد و نقد کننده فضیلتها آن را نقد کند و نتواند آن را باطل و ناچیز بشمارد. و در بازاری خرج شود که در آن جز نقد گرانبها خرج نشود و جز نقد پست به کسادی نگراید و از خدای تعالی دوام این نعمت را خواهانیم که بالاتر و سرشارتر از آنست که به ضیافت آن فراخوانده شویم و با اینهمه، غیر از آن را به مدد طلبیم. و خدا برحمت خویش اجابت دعا را تعهّد فرموده است. بدرستی که من مخالفینمان را بر این عقیده می دانم که می پندارند: «سخن گفتن در باره غیبت بر ما شیعیان دشوار و بر آنان آسان است، و ردّ آن از جهت آنان قویّ، و اثبات آن از طرف ما ضعیف است».([۱۱]) و این پنداری عجیب است. زیرا حقیقت امر، ضدّ آن است، و اگر تأمّلی صورت گیرد، عکس آن صحیح خواهد بود. از آنرو که غیبت، فرعی برای اصول پیشین است که اگر آن اصول با دلایلی که دارند درست باشند و با براهین استوار، تقریر و تبیین شوند، دیگر سخن از غیبت، آسانترین ونزدیکترین و روشنترین مطلب خواهد بود. زیرا غیبت مبتنی بر همان اصول و مترتب بر آنهاست و دیگر اشکالی باقی نمی ماند. اما اگر آن اصول، ناصحیح و غیر ثابت باشند، دیگر معنا ندارد که قبل از اثبات و استقرار آن اصول، سخنی از غیبت بمیان آید. زیرا سخن گفتن از غیبت بدون آماده ساختن و مقدّم ساختن آن اصول، کاری بیهوده وسفیهانه است. پس اگر مخالف ما، کلام در غیبت را قبل از کلام در باره وجوب امامت در هر عصری و پیش از بحث صفات امام، دشوار و سخت می داند، حق با اوست. زیرا بدون شک در چنین مرحله ای اثبات غیبت و بحث ازآن دشوار است بلکه بخاطر نیازش به آن مباحث، بخودی خود ناممکن خواهد بود واگر بحثی از آن بشود جز سراب حاصل نیاید. اما اگر با فرض مقدّم داشتن آن اصول و اثبات آنها، غیبت و اثبات آن را دشوار می شمارد چنین نیست و صعوبت و شبهه ای در این مرحله وجود ندارد زیرا امر پس از تقریر و اثبات آن اصول ضرورتاً و بخودی خود به سوی غیبت کشیده می شود. پاورقی

([۱۰]) الشافی فی الامامهٔ (چاپ ۱۴۱۰ هجری قمری مؤسسه صادق) جلد ۱ صفحه ۱۴۵ تا ۱۵۳ تنزیه الانبیاء و الأئمّهٔ: صفحه ۱۸۰. ([۱۱]) این عبارت بر اساس نقلی دیگر که در مجموعه دوم از کتاب «رسائل سید شریف مرتضی» صفحه ۲۹۳ آمده است ترجمه گردید: «فانّ المخالفین لنا فی الاعتقاد، یتوهّمون صعوبهٔ الکلام علینا فی الغیبهٔ و سهولته علیهم ...».

دو اصل مبنایی برای غیبت

دو اصل مبنایی برای غیبت

بیان این نکته اینکه: عقل بر وجوب امامت دلالت دارد، و حکم می کند به اینکه هرزمانی ـ که در آن مکلّف هایی مورد تکلیف قرار می گیرند که انجام کار ناشایسته و شایسته و اطاعت و معصیت هردو از آنان ممکن است ـ نمی توانند خالی از امام باشد، وخالی بودن آن زمان از امام، نوعی اخلال در قادر ساختن و قادر بودنِ آنها بر انجام تکالیف و نوعی ضربه بر حکم عقل نسبت به نیکو بودن مکلّف ساختن آنهاست. در مرحله بعدی عقل دلالت می کند بر اینکه آن امام باید از خطا و لغزش مصون و معصوم باشد و گمان انجام هیچ کار ناپسندی در حق او نرود. بعد از ثبوت این دو اصل دیگر چیزی نمی ماند مگر اینکه تحقق عنوان امامت در همان کسانی که شیعه امامیه آنان را امام می شمارند، ثابت شود که امامیه معتقد است که آن عنوان و صفتی که عقل بر وجوب و ضرورت آن دلالت داشت، جز در شخص او وجود ندارد، و هر کسی جز او ـ از آنها که دیگران بر ایشان ادعای امامت دارند ـ فاقد آن می باشد. بدینترتیب است که غیبت سمت و سویی غیر قابل شبهه می یابد. و این راه، روشنترین راهی است که در اثباتِ امامتِ صاحبِ الزمان حضرت مهدی(علیه السلام) مورد اعتماد قرار گرفته و نیز دور از شبهه ترین وبی اشکال ترین طریقه برای اثبات آنست. از دیگر سو اگر قرار باشد در اثبات غیبت بر روایات اعتماد شود، اگر چه در بین شیعه بسیار ظاهر و واضح است و تواتر آن آشکار، و ورود آن از هرطریق و سندی، معلوم است با اینهمه امکان دفع آنها و شبهه وارد کردن بر آنها وجود دارد. که

در نتیجه، در حل آن اشکالات و شبهات، به شکلهای مختلف باید خود را به رنج و تکلّف وا داشت. در حالیکه طریقه و راهی را که ما توضیح دادیم دور از شبهات و نزدیک به فهم همگان است. حال می ماند که چگونه بر درستی آن دو اصل که ذکر کردیم دلیل اقامه کنیم.

اصل لزوم امامت

اصل لزوم امامت

اما آنچه که بر لزوم امامت در هرزمانی دلالت می کند مبنی بر ضرورت است و از ضروریات عقلی بوده و در اندیشه های صحیح و عقلهای درست، جایگاهی ویژه دارد. زیرا می دانیم ـ دانستنی که شک بردار و شبهه پذیر نیست ـ که وجود رئیس و سرپرستی که مورد اطاعت باشد و هیبت مدیریت داشته باشد، بعنوان تدبیر کننده و اداره کننده هر مرکز موجب بازداشتنِ بیشتر از امور ناپسند و موجب جذب بیشتر به کارهای نیکو خواهد بود و اینکه هرج و مرج و نابسامانی در امور مردم و حق کشی و تجاوز بین آنان، یا به وجود اینگونه رئیسی به کلی از بین می رود یا حد اقل کاهش میپذیرد. و از آنطرف در صورت واگذاشتگی و نبود رؤساء و عدم وجود سرپرستان و بزرگتران، مردم پی در پی به قبیح و کار ناشایست روی می آورند و اوضاعشان به فساد و تباهی کشیده می شود و نظام امورشان از هم می گسلد. و این بیان آشکارتر و مشهورتر از آن است که خود دلیل بخواهد بلکه به اشاره ای می توان کفایت کرد. با اینهمه هر پرسشی که در باره این دلیل وجود داشت بطور کامل در کتاب شافی جمع آوری کرده و جواب گفته ایم که در صورت نیاز میتواند مورد مراجعه قرار گیرد.([۱۲])

پاورقی

([۱۲]) مشروح بحث «وجوب امامت» در کتاب الشافی فی الامامهٔ جلد ۱ صفحه ۴۷ تا ۷۰ و صفحه ۱۳۷ تا ۱۹۲ و نیز در لا بلای مباحث دیگر این کتاب وارد شده است.

اصل لزوم عصمت

اصل لزوم عصمت

اما در مورد آنچه که بر لزوم عصمت امام دلالت دارد باید گفت: علت نیاز مردم به امام آنست که بنا بر آنچه طبق مبنای مورد اعتماد خود ذکر کردیم، وجود او لطفی بر مردم است که موجب جلوگیری آنان از افعال ناشایسته و انجام دادن امور شایسته و واجب می گردد. حال از دو صورت خارج نیست، یا خود او هم چنین نیازی به چنین لطفی در بازگیری از گناه و زمینه سازی انجام واجب دارد یا ندارد. اگر چنین نیازی در او هست، خود او هم نیاز به امام خواهد داشت همانگونه که دیگران به او نیاز دارند زیرا علّت این نیاز به امام نمی تواند در جایی مقتضی این نیاز باشد و در جایی نباشد ـ که منافات با علت بودن آن دارد ـ و همینطور سخن در باره امامِ مورد نیاز او نیز همچون سخن در باره خود اوست که از دو حال بیرون نیست ـ چنانکه ذکر شد ـ و این نکته تنها دو چیز را اقتضا می کند. یا اینکه بر امامی متوقف شویم که علّت حاجت و نیاز به امام در حقّ او وجود نداشته باشد و یا اینکه به امامانی بهم پیوسته به شکل بی نهایت امام، معتقد شویم که محال است. در این مرحله به ناچار باید به امامی معتقد بود که علّت نیاز به امام در وجود او نباشد و چنین شخصی کسی جز معصوم نخواهد بود که بر حسب اعتقاد ما ممکن نیست کار حرام و عمل ناشایسته ای را انجام دهد. مسائل در باره این دلیل نیز ـ که قابل طرح بوده اند ـ با جواب کامل و همه جانبه آنها چنانکه اشاره شد در کتاب شافی نقل و بررسی شده اند.([۱۳]) پاورقی

([۱۳]) مشروح بحث «عصمت امام» در کتاب «الشافی فی الامامهٔ» جلد ۱ صفحه ۲۸۷ تا ۳۲۹ آمده است.

دیدگاه سایر فرقهها

دیدگاه سایر فرقهها

به نظر ما وقتی دو اصل مذکور ثابت شدند، ناگزیر باید به امامت حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) عیناً معتقد شد. و پس از چنین اعتقادی ـ با فرض عدم ظهور و عدم تصرف ایشان در امور ـ به ناچار باید قائل به غیبت ایشان بود. اگر گفته شود: چگونه ادّعا می کنید که اثبات دو اصل مذکور، امامت حضرت مهدی(علیه السلام) را بطور معیّن ثابت می کند و لازم است قائل به غیبت ایشان بود. در حالیکه در بین خود شیعه امامیه نیز کسانی هستند که مثل شما امامت را برای کسی که دارای آن دو صفت باشد ادّعا می کنند و با این همه، در امامت حضرت مهدی(علیه السلام) با شما مخالفت دارند؟ مانند کیسانیه،([۱۴]) که قائل به امامت محمد بن حنفیه و صاحب الزمان بودن او هستند و عقیده دارند که در کوههای «رضوی»([۱۵]) غایب شده و در انتظار فرصتی برای ظهور و امکان قیام است. چنانکه شما در باره حضرت مهدی(علیه السلام) چنین عقیده ای دارید. و مانند ناووسیه([۱۶]) که عقیده دارند مهدی منتظر همان امام ششم حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد(علیهما السلام) است. و مانند واقفیه([۱۷]) که معتقدند مهدی منتظر، حضرت موسی بن جعفر(علیهما السلام) می باشد. در جواب گوییم: در بین همه کسانی که ذکر شدند به قول و عقیده هیچکدام نمی توان توجّه کرد. و به مخالفت آنان نمی توان ارزشی قائل بود. زیرا هرکدام امری ضروری را دفع کرده و بدون حق با امری مشهود به مخالفت برخاسته است. زیرا علم به مردن ابن حنفیّه مانند علم به مردن پدر و برادران اوست (صلوات الله علیهم) و نیز علم به وفات امام صادق(علیه السلام) مثل علم به وفات پدر بزرگوارش امام محمد باقر(علیه السلام) است و نیز علم به وفات حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) مانند علم به وفات هریک از آباء و اجداد و فرزندانِ در گذشته اوست که درود خدا بر آنان باد. بنا بر این موافقت آنان با ما، در صفات و ویژگیهای امام، در حالیکه ضرورتی را رد کرده و امری واضح را انکار نموده اند، هیچ فایده ای برای آنان ندارد. از آن طرف ممکن نیست کسی ادّعا کند که: خود قائلین به امامت فرزند امام حسن عسکری(علیهما السلام) هم امری واضح را رد کرده اند به اینکه ادّعای ولادت کسی را دارند که به طور قطع موجود نیست و زاییده هم نشده. عدم امکان این چنین ادعایی بخاطر آنست که در نفی ولادت مولای ما حضرت مهدی(علیه السلام) نه ضرورتی هست و نه علمی و نه حتی گمان صحیحی. رد کردن ولادت اولاد برای کسی و نفی داشتن فرزند برای او، از آن اموری است که ضرورتاً نمی تواند در هیچ موردی محل قطع و یقین دیگران واقع شود. و برای هیچکس ممکن نیست در باره شخصی که فرزندی از او ندیده است، ادّعا کند که بطور قطع و یقین می دانم که فرزندی ندارد. بله تنها مرجع چنین ادّعایی به گمان و دلایل ظاهری است که می تواند بگوید: اگر او را فرزندی می بود، امرش آشکار می شد و خبرش شناخته و پخش می شد. اما وفات و مردن اشخاص چنین نیست، بلکه از آن اموری است که می توان به آن علم قطعی و ضروری پیدا کرد به گونه ای که حتی احتمال کم و شبهه کوچکی هم در آن راه نداشته باشد. آیا نمی بینی: کسی که او را در حال حیات و تحرّک و تصرّف می دیدیم، سپس در حالتی او را دیدیم که افتاده و نقش زمین شده و حرکات رگهایش از بین رفته و نشانه های فساد بدن و بادکردن جسد بر او ظاهر شده، علم ضروری و یقین قطعی به مردن او پیدا می کنیم؟ در حالیکه در باره نفی وجود اولاد بخلاف این باب، چنین مشاهده ای وچنین علمی ممکن نیست. علاوه بر این، حتی اگر از اختلاف نوع ادعای ما و ادعای آن فرقه ها هم ـ که رد کردن یکی از امور معلوم و قطعی بود ـ صرفنظر کنیم باز هم کلام ما واضح است. زیرا همه کسانی که از فرقه های گوناگون ذکر شدند، مخالفت مبنایشان با ما، به از بین رفتن خودشان از بین رفته و اصلا وجود ندارند تا عقیده ای خلاف ما داشته باشند. به عبارت دیگر زمان از کسی که قائل به مذهب آنها باشد خالی است: اما کیسانیه که هرگز حتی یک نفر از آنان را نمی بینیم و از این عقیده نه عینی و نه اثری بجا نمانده است. و همینطور ناووسیه. و امّا واقفیه که چند نفری از آنان را دیده ایم، همگی از افراد غیر معتدل و جاهلان بوده اند که به اعتبار امثال

آنها اصلا خلافی تحقق پیدا نمی کند و بعد هم که امر آنان در این زمان، به کلی مفقود گردیده، به شکلی که کسی قائل به این مذهب، دیگر پیدا نمی شود و اگر هم پیدا شود جز دو سه نفری نیستند که آنهم بخاطر قلّت درک و به جهت نفهمی و کودنی آنان می توان قطع به خروج آنان از دایره تکلیف پیداکرد، تا چه برسد به اینکه کسی بخواهد قول و عقیده آنان را مخالفتی حساب کند که تعارض و تضاد داشته باشد با عقیده امامیه ای که دریا و خشکی و کوه و صحرا در گوشه وکنار زمین از وجودشان آکنده است و هزارها و هزارها از دانشمندان ونویسندگان ارزشمند در بین آنان وجود دارد. از آن طرف بین ما و مخالفین ما خلافی نیست که اجماع، فقط در زمان حاضر اعتبار و ارزش دارد امّا در گذشته از بین رفته و غیر موجود معتبر نیست. پاورقی
([۱۴]) برای آگاهی بیشتر نسبت به این فرقه می توان به کتابهای: «فِرَق الشیعهٔ» صفحه ۲۳، «الفَرقُ بَینَ الفِرَق» صفحات ۲۳ و ۳۸ و ۳۹ و «ملل و نحل شهرستانی» جلد ۱ صفحه ۱۴۷ مراجعه کرد. ([۱۵]) «رَضْوی» نام کوهی است در اطراف مدینه. ([۱۶]) برای آگاهی بیشتر نسبت به این فرقه می توان به کتابهای: «فِرَق الشیعهٔ» صفحه۶۷، و «الفَرقُ بینَ الفِرَقِ» صفحه ۶۱، و «ملل و نحل شهرستانی » جلد ۱، صفحه۱۶۶ مراجعه نمود. ([۱۷]) اطلاعات بیشتر راجع به این فرقه را می توان در کتابهای: «فرق الشیعهٔ»: صفحه ۸۰ و ۸۱، «الفرق بین الفِرَق» صفحه ۶۳ «تحت عنوان موسویّهٔ»، و ملل و نحل شهرستانی جلد ۱ صفحه ۱۶۹، تحت عنوان «موسویّه» و «مفضّلیّه» مورد مطالعه قرار دارد. شیخ ریاض محمد حبیب ناصری درباره این فرقه کتابی تحلیلی و تحقیقی با تفصیلات زیاد تحت عنوان «بررسی تحلیلی واقفیّه» نگاشته است که توسط کنگره جهانی امام رضا(علیه السلام) در دو جلد انتشار یافته است

انحصار امام در امام غائب

انحصار امام در امام غائب

وقتی که به خاطر عدم وجود صفتی که به حکم عقل برای امام لازم است، امامتِ همه کسانیکه خود مدعی امامت هستند یا در این زمان، دیگران آنان را بعنوان امام خویش اختیار کرده انـد باطل شد و نیز بر قول کسانیکه وجود همین صفت را برای غیر امام مورد قبول ما (حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری(علیهما السلام)) قائل شده انـد بخاطر نادرستی و منقرض شدن معتقدین به آن، خط بطلان کشیده شد ؛دیگر راهی جز پذیرش مرام ما در این مورد باقی نمی ماند و بناچار باید به صحت آن حکم کرد و گرنه لازم می آید که هیچ یک از مذاهب این امت، بر حق نباشند، و همه اقوال و عقاید خارج از حیطه حق باشد

علت غیبت و جهل به آن

علت غیبت و جهل به آن

اما سخن از چرایی غیبت و سبب آن و وجهی که غیبت را به وسیله آن می توان نیکو شمرد، بعد از بیان اصولی که ذکر شد روشن می باشد. زیرا هنگامی که به آن روشی که دو اصلِ عقلی مذکور به آن انجامیدند، دانستیم که همانا امام در این عصر فقط حضرت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام)است و نه جز او. و نیز دانستیم که غایب از دید مردم است و نمی توانیم او را با چشم ببینیم. می توانیم نتیجه بگیریم که او ـ با فرض عصمت و با در نظر گرفتن اینکه تکلیف امامت و رهبری در او متعیّن گردیده و بر عهده او واجب گردیده است ـ غایب نشده است مگر بخاطر سببی که اقتضای چنین غیبتی را داشته و مصلحتی که انگیزه این پنهان بودن را ایجاد کرده و ضرورتی که او را به اینگونه نهانزیستی وادار کرده است ـ اگرچه این وجه وسبب برای ما به شکل مشخص و جزئی و با تفصیلات آن معلوم نباشد ـ زیرا اینگونه تشخیص و تجزیه و تفصیل، چیزی نیست که علم و آگاهی قطعی به آن لازم باشد. سخن در باره غیبت و وجه مشخص و سببِ تفصیلی آن از حیث امکان و عدم امکان یا لزوم و عدم لزوم، مانند آگاهی یافتن به مراد و منظور خداوند تعالی از آیات متشابه در قرآن کریم است که ظاهر آنها به خلاف چیزی است که عقل درک می کند مثلا از ظاهر

آنها جبر یا تشبیه و غیر آن فهمیده می شود که مخالف با نتایج عقلی علم کلام است. پس همچنانکه ما و مخالفین ما علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنها را لازم نمی دانیم بلکه همه ما قائل هستیم به اینکه: وقتی ما به حکیم بودن خداوند تعالی علم داریم و می دانیم که ممکن نیست بخلاف آن صفات و ویژگیهایی که دارد خبری بدهد ;بطور کلی درک می کنیم که برای همه این آیات وجوه صحیح و تأویلات درستی بر خلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت با نتایج دلایل عقلی دارد اگرچه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیات خلاف معنای ظاهری آنهاست و هرکدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد برای ما کفایت می کند. به همین ترتیب می توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت ندارد. بلکه همان علم اجمالی که ذکر شد در این باره کفایت می کند. حال اگر خود را به زحمت انداختیم و علیرغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و وجوهی را ذکر کردیم، از فضلِ ما محسوب می گردد. چنانکه اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهدافی که در آن هست، به گونه متعیّن و مشخّص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعتِ تحقیق کننده ما بشمار می آید.

حکمت غیبت و جهل به آن

حکمت غیبت و جهل به آن

سپس به کسی که در باب «غیبت» با ما مخالفت دارد گفته می شود: آیا اینکه غیبت در اثر اقتضای سببی صحیح و با انگیزه حکمتی خاص، پیش آمده باشد، از نظر شما ممکن است یا ممکن نیست؟ اگر گفت: من آن را ممکن می شمارم. گفته می شود: اگر آن را ممکن می شماری پس چگونه وجود غیبت را دلیل بر عدم وجود امام زمان گرفتی؟ با اینکه ممکن است سببی برای غیبت او در کار باشد که هیچ منافاتی با وجود امام ندارد و تو به این امکان عقیده داری. آیا این منطق همانند منطق کسی نیست که دردمندی کودکان صغیر را بهانه ای برای نفی حکمت خدای تعالی که آفریننده هر چیز است می شمارد؟ در حالیکه بر حسب عقیده خود او ممکن است سببی و وجهی صحیح برای دردمندی آنان باشد که هیچ منافاتی هم با حکمت خداوند ندارد. و آیا با منطق کسی مطابقت ندارد که به ظاهر آیات متشابه قرآن استناد کرده و خدا را شبیه اجسام مادی و خلق کننده فعل بندگان می پندارد؟ در حالیکه بر طبق عقیده خود او ممکن است این آیات دارای وجوه و تأویلات درستی باشند که هیچ منافاتی با عدالت و توحید و نفی تشبیه در باره خدا ندارد. اما اگر گفت: قبول ندارم که برای غیبت سببی و علّتی صحیح و موافق با حکمت الهی وجود داشته باشد، و چگونه معتقد به چنین امری باشم در حالیکه خود غیبت را دلیل بر نفی امام غایب مورد ادّعای شما می دانم؟ گوییم: این جمود و تحجّری شدید است در باره چیزی که امکان احاطه علمی به آن وجود ندارد و بر امثال آن علم قطعی حاصل نمی شود. تو از کجا گفتی: که ممکن نیست برای غیبت سببی صحیح که اقتضای آن را داشته باشد موجود باشد؟! و کیست آنکس که احاطه علمی همه جانبه به همه اسباب و اغراض داشته باشد تا وقتی مجموعه آن اسباب و انگیزه ها را منتفی دید حکم قطعی به انتفای غیبت کند؟! و چه فرقی است بین تو و بین کسیکه می گوید: ممکن نیست که آیات متشابه دارای وجوه صحیحی باشند که مطابقت با دلایل عقلی داشته باشد بلکه باید همانطور که اقتضای ظاهر آن آیات است مورد قبول قرار گیرد؟! اگر گفتی: فرق بین من و بین آنکه ذکر کردید در این است که من می توانم وجوه این آیات متشابه و معانی صحیح آن را ذکر کنم در حالیکه شما از ذکر کردن سبب درستی برای غیبت ناتوان هستید. گوییم: این تعارض را در مقابله با کسی آوردیم که عقیده دارد: که به علم تفصیلی و یقین قطعی نسبت به وجوه آیات متشابه در قرآن نیازی نداریم و اگر کسی به ذکر این وجوه پرداخت از باب فضل و زیادتی داو طلبانه است. و همین مقدار که علم به حکمت خداوند تعالی که قدیم است داشته باشیم و بدانیم که ممکن نیست از خودش بخلاف واقع خبر

دهد، کفایت می کند. و معارضه بر این گونه نظر، گاهی معارضه ای لازم و مستقر است.

لزوم حفظ کردن اصول بحث

لزوم حفظ کردن اصول بحث

امّا کسی که فرق بین دو امر را همان مطلبی بداند که در ضمن سؤال نقل کردیم که «او می تواند وجوهی را برای آیات متشابه قرآن ذکر کند در حالیکه ما نمی توانیم وجوهی را برای غیبت ذکر کنیم.» در جواب او باید گفت: با این روش که اختیار کردی، روشهای اساتید خود را ترک کردی و از آنچه به آن اعتماد می کردند خارج گشتی در حالیکه آن روشها صحیح و روشن و آشکار بود. و خود این مطلب کافی برای اثبات ناتوانی و بازگشت از ادّعاست. با اینهمه اگر خود را به چنین فرقی قانع ساخته ای ـ با اینکه چنین فرق گذاشتنی باطل است و با اصول مورد قبول اساتید منافات دارد ـ ما نیز بر اساس همین دیدگاه با تو سخن می گوییم و برهمین طریقه اعتماد می کنیم: ما نیز می توانیم برای غیبت اسبابی درست و هدفهایی روشن ذکر کنیم که منافاتی با حکمت الهی ندارد و از حدّ حکمت خارج نمی شود. و بزودی در دنباله کلام آنها را ـ بخواست خدا و یاری او ـ ذکر خواهیم کرد و بدین ترتیب بدنبال پذیرش پیشنهاد تو ـ اگر چه پیشنهاد باطلی است ـ تنزّل کرده و با آوردن آن چند وجه با تو همسان و همرتبه در بحث می شویم. سپس به او گفته می شود: چگونه می شود که درستی امامت حجهٔ بن الحسن (علیهما السلام) ـ بر اساس آنچه از روش اصول عقلیه و منتهی شدن آنها به این نتیجه ذکر شد ـ با اعتقاد به عدم امکان وجود سببی درست که مقتضی غیبت او باشد جمع شود؟ آیا این یک تناقضِ آشکار نیست؟ و از نظر محال بودنش مثل محال بودن اجتماع این دو عقیده نیست؟ که یکی قائل شدن به عدالت و توحید باشد و دیگری علم قطعی به اینکه آیات متشابهی که ظاهر شان مخالف با عدالت و توحید است هیچگونه تأویل صحیحی و توجیه محکمی که مطابق دلیل عقل باشد نمی توانند داشته باشند. به عبارت دیگر همانطور که جمع بین اعتقاد به عدالت و توحید با اعتقاد به عدم وجود تأویل برای آیات متشابه این باب محال است وتناقض بشمار می رود. جمع بین اعتقاد به امامت حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری(علیهما السلام) با اعتقاد به عدم وجود سبب صحیح برای غیبت ایشان نیز محال است و تناقض محسوب می شود. آیا نمی دانی: آنچه که عقل بر آن دلالت دارد و قطع به صحیح بودن آن دارد ـ در مورد عدالت و توحید خداوند تعالی ـ خودش راهبر و سوق دهنده ماست به سوی علم قطعی به اینکه همین آیات متشابه دارای توجیهی صحیح و تأویلی مطابق با عقل می باشند، اگر چه علم ما به آن احاطه کافی نداشته باشد، همچنانکه همان حکم عقل و قطع به صحّت ـ در مورد امامت حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری(علیهما السلام) ـ نیز خودش راهبر و سوق دهنده ماست به سوی علم قطعی به اینکه غیبت دارای وجوه واسبابی درست است، اگرچه علم ما به آن، احاطه کافی نداشته باشد

تقدّم اصول بر فروع

تقدّم اصول بر فروع

اگر گفت : من ثبوت امامت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) و درستی طریق آن را قبول ندارم، چون اگر آن را قبول می داشتم در مورد غیبت دیگر مخالفتی نمی توانستم داشته باشم. امّا من ـ از طریقی دیگر ـ غیبت او را که نمی شود برای آن سبب صحیحی باشد طریق برای نفی امامت مورد ادّعای شما برای حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) قرار می دهم. گوئیم: تا زمانیکه امامت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) برای ماثابت نشده باشد ما سخنی در باره غیبت نداریم. زیرا ما سخن از سبب غیبت کسی می گوییم که امامتش ثابت و وجود او معلوم باشد، و گرنه سخن گفتن در باره وجوه غیبت آنکس که اصلا موجود نیست هذیانی بیشتر نیست. لذا اگر به امامت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) تسلیم نشده اید سخن با شما را در صحیح بودن امامت او قرار می دهیم و به تثبیت

و روشن ساختن آن می پردازیم، و آنزمان که شبهه در این جهت از بین رفت محل کلام ما در سبب غیبت قرار خواهد گرفت. اما اگر امامت او ثابت نشد و ما از دلیل آوردن بر صحت و درستی آن ناتوان ماندیم، اعتقاد ما نسبت به امامت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) از ریشه باطل خواهد بود و شما ـ همچون ما ـ از رنج سخن گفتن در باره سبب غیبت بی نیاز خواهید بود. و این جایگاه از سخن همانند آنست که کسی از ما در باره دردمند ساختن اطفال یا وجوه آیات متشابه در قرآن یا جهت مصلحت هایی که در رمی جمرات یا در طواف خانه کعبه و یا موارد مشابهی از عبادات است سؤال کند و طالب تفصیل و تعیین هم باشد. حال اگر در جواب او اعتماد بر حکمت خدای قدیم و بلند مرتبه کردیم واینکه ممکن نیست فعل قبیحی مرتکب شود و باید حتماً یک جهت حسنی در تمام افعال او باشد اگرچه ما به عنوان مشخّص آن جهت جاهل باشیم، و از طرفی خدای تعالی ممکن نیست که بخلاف واقع چیزی را خبر دهد و بناچار باید در آنجا که ظاهر کلام او مقتضی خلاف واقع در باره اوست وجه صحیحی و تأویل درستی برای آن باشد ؛اگرچه ما به شکل معین و تفصیلی آن را ندانیم. در اینجا اگر او بگوید: چه کسی حکمت خداوند قدیم را پذیرفته ومعتقد است که او فعل قبیح انجام نمی دهد؟ بلکه بر عکس، ما همین سخن را در باره دردمند ساختن اطفال و وجوه آیات متشابه در قرآن و غیر آنها را طریق و دلیلی می گیریم تا ادّعای شما را نسبت به نفی قبیح در افعال خدای تعالی رد کرده باشیم. در اینجا همانطور که جواب ما برای او اینست که: تو تا آنزمان که حکمت خدای قدیم را نپذیرفته و به آن معتقد نباشی وظیفه ما دلیل آوردن برای اثبات آنست و جایز نیست که وارد بحث در اسباب افعال و کرده های او بشویم ؛همینطور است جواب ما برای کسی که با ما در باره غیبت سخن می گوید، در حالیکه هنوز امامت حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) را نپذیرفته و درستی اصول عقلی مربوط به آن را اعتراف نمی کند

فرع قبل از اصول؟ هرگز

فرع قبل از اصول؟ هرگز

اگر گفته شود: آیا سؤال کننده بین این دو امر اختیار ندارد که یا در امامت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) سخن گوید تا درستی و نادرستی آن را بازشناسد، و یا در سبب غیبت سخن گوید و زمانیکه روشن شد که سبب صحیح و قابل قبولی ندارد بطلان امامت او برایش کشف گردد؟ گوئیم : خیر، چنین اختیاری در چنین موردی نیست ؛زیرا کسی که شک در امامت حجهٔ بن الحسن(علیهما السلام) دارد لازم است با او سخن از اصل امامت آن حضرت بمیان آورده شود و در جواب او به دلایلی در این مورد مشغول گشت، و با وجود چنین شکی ـ و قبل از ثبوت چنین امامتی ـ جایز نیست که در سبب غیبت سخن گفته شود ؛زیرا سخن گفتن از فروع جایز نیست مگر بعد از ثابت کردن و محکم ساختن اصول. آیا نمی بینی که جایز نیست در مورد سبب دردمند ساختن اطفال سخن گفت مگر بعد از اینکه دلیل بر حکمت خدای تعالی اقامه شود واینکه او فعل قبیح انجام نمی دهد؟ و چنین است بحث در باره آیات متشابه قرآن و در چنین مواردی راهی برای انتخاب و اختیار ما نیست

اعتماد بزرگان بر این روش

اعتماد بزرگان بر این روش

اعتماد بزرگان بر این روش: از مواردی که درستی این روش را ثابت و روشن می سازد، طریقه استدلال وبرخورد منطقی علمای اسلام در ردّ ادّعای یهودیان است. آنان مدّعی هستند که آیینشان جاودانه است و بنا به عقیده آنها تا پایان روزگار نسخ و بطلان نمی پذیرد و ادّعا می کنند که حضرت موسی(علیه السلام) فرموده است: شریعت او هرگز نسخ نمی شود ؛با اینکه پیامبر ما(صلی الله علیه وآله) که دلایل نبوّت او اقامه شده و نشانه های صدق و راستگویی او آشکار گردیده، یهودیان را در نقل این روایت

تکذیب فرموده و شریعت خویش را ناسخ و باطل کننده همه شریعت های پیشین دانسته است. در این میان علمای یهود از اندیشمندان اسلامی می پرسند: چه فرقی هست بین اینکه شما دلیل نبوّت پیامبرتان را باطل کننده خبر ما در نفی نسخ شریعت یهود بدانید و بین اینکه ما صحّت خبر پیامبرمان نسبت به جاودانگی شریعت یهود و نسخ ناپذیری آن را باطل کننده نبوت پیامبر شما بدانیم؟ و شما به چه دلیلی ما را از سخن گفتن در مورد خبر پیامبرمان و راههای درستی و استواری آن به بحث در معجزه پیامبر خودتان می کشانید و جایز نمی دانید که ما شما را از سخن گفتن در مورد نبوت ومعجزه پیامبرتان به بحث در مورد خبر پیامبرمان و صحت آن بکشانیم؟ آیا اینطور نیست که هرکدام از دو مطلب اگر ثابت شود می تواند مطلب دیگر را باطل ساخته و از بین ببرد؟ علمای ما در جواب این سؤال فرموده اند: همانا سخن گفتن در باره معجزه پیامبر ما، برتر و مقدم تر بر سخن در باره راههای صحت آن خبر است، زیرا این معجزه پیامبر که همین قرآن باشد وجودش به حکم ضرورت قطعاً معلوم است و به حکم عقل، ویژگیهای آن در معجزه بودنش، واضح و معلوم است و جای ورود احتمالات و نزاعها و مخالفتها نیست. امّا خبری که ادّعا می کنید چنین حالتی را ندارد زیرا درستی آن مستند به یک سلسله امور غیر معلوم و غیر آشکار است که راهی هم برای علم یافتن به آنها وجود ندارد. زیرا آن عدد کثیری که امکان توطئه وهمداستانی شان در جعل خبر وجود نداشته باشد، باید در نقل این خبر و در اصل و فرع آن و در این فاصله بین ما تا حضرت موسی(علیه السلام)ثابت باشد، حتی باید علم قطعی پیدا شود به اینکه آن خبر دهندگان در هیچ زمانی منقرض نشدند، بلکه حتی از آن تعداد که برای علم آور بودنِ مضمون خبر لازم است کاهش پیدا نکردند. و این امر با توجه به بُعد زمانی زیاد و فاصله زیاد بین دو دوران، امری محال است و فهمیدن آن ویقین به صحّت آن ممکن نیست. بنابراین، تفاصیلِ در سؤال و جواب بین یهود و مسلمین بود که در این زمان علمای اسلام حکم کردند که سخن در باره معجزه پیامبر ما مقدم تر و شایسته تر است از سخن در باره خبر مذکور و مشغول شدن به آن، و با فرض صحت معجزه نبوت، علم قطعی به باطل بودن خبر پیدا می شود.

فرق بین دو روش

فرق بین دو روش

این فرق ممکن است در موارد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد از جمله: بین ما و بین کسیکه گوید: با من قبل از سخن گفتن در باره حکمت خداوند قدیم، از سبب و علّت دردمند ساختن اطفال سخن گویید. زیرا وقتی روشن شد که وجهی برای نیکو شمردن این دردها وجود ندارد حکمت باطل گردد. و نیز بین ما و کسی که مثل این کلام را در باره آیات متشابه قرآن می گوید. لکن در اینجا بحثِ لزوم مقدم بودنِ سخن گفتن از حکمت خداوند، بر اسبابِ افعال و وجوه تأویل کلام، با بحثی که در باره نسخ شریعت ودلالت معجزه بیان کردیم اختلاف دارد. زیرا حکمت خدای قدیم بعنوان اصلی در نفی قبیح از افعال خداوند بشمار می آید و اصل باید قطعاً بر فرع خویش مقدّم باشد. در حالیکه سخن در باره نبوّت، و خبر چنین نیستند. زیرا یکی از آن دو، اصل برای دیگری حساب نمی شود. بلکه بزرگان از راهی دیگر سخن در باره نبوت را بر سخن در باره خبر مقدم شمرده و آن را ترجیح داده اند، و این راه همانست که ذکر کردیم که فرموده اند: یکی از آن دو، احتمالی و محل شبهه است در حالیکه دیگری واضح و آشکار است و دستیابی به آن ـ تنها با دلیل عقل ـ ممکن و میسّر است.

غیبت، فرع امامت

غیبت، فرع امامت

و سخن گفتن در باره غیبت در برابر سخن گفتن در مورد امامت حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) ـ در این ویژگی که دومی

اصـل، و اولی فرع است ـ به منزله سـخن در بـاره درد منـد سـاختن اطفـال و تأویـل کردن متشابهات قرآنی، در برابر سـخن در مورد حکمت خدای قدیم است. بنا بر این لازم است که سـخن در باره امامتِ حضـرت مهدی(علیه السـلام)، بر سـخن در باره سبب غیبت ایشـان مقـدّم گردد. از جهت اینکه اولی اصـل ودومی فرع آن است، و تقـدّم بحثِ در اصل، بر بحثِ در فرع همانست که در مبحث سبب دردمند ساختن اطفال و غیر آن مورد بررسی ما قرار گرفت

برتری این روش در بحث غیبت

برتری این روش در بحث غیبت

این روش باید به خاطر امتیازی که دارد مقدم گردد بر آنچه که بزرگان در فرقِ بین سـخن در باره نبوت پیامبر(صـلی الله علیه وآله) و سـخن در بـاره طریق خبرِ نسـخ نشـدن آیین یهود گفته انـد، «که این فرق بخـاطر معلوم بودن نبوّت است.» این مقـدم شـدن از آن جهت است که سخن در باره سبب و وجه غیبت دارای گونه ای از احتمال و تعارض هست که در روشی که ما برای امامت حجهٔ بن الحسن(علیهمـا السـلام) ذکر کردیم و غیبت را مبتنی بر آن سـاختیم، وجـود نـدارد. زیرا آن روش مبتنی بر اعتبـار عقلی و بر اسـاس اقتضای حکم عقل بود، و این مطلب برای کسی که تأمّلی در آن نماید روشن است.

تأکید بر حفظ سیر موضوعی بحث

تأکید بر حفظ سیر موضوعی بحث

از یاد مَبرید آنچه را که بزرگان تان همواره بر آن اعتماد می کنند به اینکه امور مشتبه و دارای اختلاف را به امور روشن و واضح بر می گردانند، وامور مشتبه و دارای احتمالات را بر امور قطعی و غیر قابل اشتباه مبتنی می سازند، و نسبت به امور پنهان و نا آشکار با اسـتفاده از امور واضح و آشـکار حکم می کنند، تا آنجا که حتی در اصول دین و فروع آن ـ چه آنجا که به طریق عقلی و چه آنجا که به طریق شـرعی ثـابت می شود ـ همین روش را اسـتعمال می کننـد. پس چگونه در خصوص مبحث غیبت حضـرت مهـدی(علیه السـلام) ما را از چیزی که همیشه سنّت و مذهب شما بوده و همواره بر آن اعتماد واطمینان کرده اید منع می کنید؟ ـ و از تمسک به آن روش که در همه مبـاحث مورد قبول بزرگـان تـان بوده باز می داریـد؟ ـ اینجا اگر ترس از طولانی شـدن مطلب نمی بود به همه موارد و مسائلی که در آنها بر همین روش اتکاء می کنیـد ـ که تعدادشان هم زیاد است ـ اشاره می کردیم. بنابراین ـ با منع کردن ما در مبحث غیبت از آن روش و منهجی که طی کرده ایم ـ اصول خودتـان را توسـط امور فرعی نقض و باطـل نکنیـد، و در تعصّب به جایی نرسید که دیگر عنادتان بر هیچکس پوشیده نماند.

بررسی حکمت غیبت

بررسی حکمت غیبت

اگرچه ذکر تفصـیلی اسـباب غیبت حضرت مهدی(علیه السلام) بر ما لازم نیست، و ذکر نکردن آنها هم ضرری و اخلالی به درستی مبنا و مـذهب ما وارد نمی کنـد، با اینهمه از آنرو که وعده دادیم تا به شـکل تبرّعی و افتخاری سـبب غیبت را به شـکل مفصل ذکر کنیم، به این وعـده عمـل کرده و بـا ذکر سؤالاتی که در این باره پرسـیده می شونـد و جوابی که به آنها می دهیم، مطلب را پی می گیریم. پس اگر اینهمه، فضـل و زیـادتی مفیـد از نـاحیه ما محسوب گردد، ما بخاطر ظاهرتر ساختن دلیل و برهان مان بر آنها اعتماد می کنیم و گرنه، همان تسمّک به مجموعه پیشین کفایت کننده بود و ما را مستغنی می ساخت

پنهان شدن از دید ستمکاران

پنهان شدن از دید ستمکاران

امّا سبب غیبت عبارتست از اینکه: ستمکاران آن حضرت(علیه السلام) را می ترسانند و دست او را نسبت به تصرّف در چیزهایی که خداونـد برای او حق تـدبیر و تصـرّف قرار داده است بـاز می دارنـد. زیرا بهرهوری از امـام فقـط در زمانی است که دارای تمکین و تمکّن باشـد، و مورد اطاعت قرار گیرد، و بین او و اهدافی که دارد مانع و رادعی نباشد، تا بتواند جنایتکاران را بـر سـرجای شان نشاند، و با طغیانگران جنگ کنـد، و حدود الهی را اقامه کند، و مرزها را محکم گرداند، و حق مظلوم را از ظالم باز سـتاند، و هیچکدام از اینها تمام نمی شود مگر با تمکّن و قـدرت داشـتن او. پس اگر بین او و بین این خواسـته هایش مانع و حایلی پیـدا شود، لزوم قیام به لوازم امـامت و پیشوایی از او ساقـط می گردد و اگر بر جان خویش ترسـید، غیبتِ او واجب می شود و پنهان شـدنش لزوم پیـدا می کند. و چه کسـی است که چنین شخصـی را که از دشمنان پر از کینه و عداوت خویش، ترسان است بتواند مجبور کند که بر ایشان ظـاهر شـود و در بیـن شـان آشـکار گردد؟ در حـالیکه دوری جسـتن از ضـررها برهرکسـی عقلاـ و شـرعاً واجـب است. و این خـود پیامبر(صـلی الله علیه وآله) بود که یکبار در شـعب ابی طالب(علیه السلام)پنهان گشت و بار دیگر در غار مخفی شد. و می دانیم که هیچ وجهی برای چنین اسـتتار و پنهان شدنی نبود مگر ترس آنحضـرت از ضـررها و آسـیب هایی که ایشان را تهدید می کرد، و در صورت دسترسی دشمن، به ایشان وارد می گشت.

فرق بین اختفاء پیامبر و غیبت امام

فرق بین اختفاء پیامبر و غیبت امام

اگر گفته شود: پیامبر(صـلی الله علیه وآله) از امت خویش مخفی نشـد مگر بعد از انجام دادن همه اموری که بر عهده او واجب بود، و در زمـان مخفی بودن هم کسـی به او نیازی پیـدا نکرد، در حالیکه سـخن شـما در باره امام بر خلاف این است. از جهت دیگر نیز اسـتتار و مخفی ماندن پیامبر(صـلی الله علیه وآله) زیاد طولانی نگشت و مدت زیادی طول نکشـید، در حالیکه پنهان ماندن امام شما زمانهایی طولانی بر آن گذشـته و قرنهای متمادی بر آن سپری شده است. گوییم : مطلب چنانکه شما گفتید نیست. زیرا پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از هجرت و در زمانی که در مکّه بود در شـعب ابی طالب و در غار پنهان گشت، در حالیکه تمام شریعت را هنوز به انجـام نرسانیـده بود، چون اکثر احکـام وبخش اعظم قرآن کریم در مـدینه نازل شـد. پس چگونه ادعا می کنیـد که مخفی شـدن حضـرت پس از تکمیل و به پایان رسانـدن ادای رسالت بود؟ تازه اگر امر بنا بر آنچه که شـما می پندارید کامل شدن انجام رسالت قبل از اسـتتار و مخفی شـدن باشـد، باز هم این مطلب نمی توانـد نیاز مردم را به تـدبیر و سـیاست او و امر و نهی او در بین امّت نفی کنـد. و کیست آنکس که بگویـد: بعـد از ادای رسـالت و بیان کامل شـرع دیگر هیـچ احتیاجی به وجود پیامبر(صـلی الله علیه وآله) نیست و هیـچ نیازی به تـدبیر و انـدیشه او در بین امّت وجود نـدارد. کیست جز انسان معانـد و زورگو که بتوانـد چنین ادّعای باطلی کنـد؟ حـال اگر مخفی گشـتن پیامبر(صـلی الله علیه وآله) ـ با فرض نیاز مردم به او ـ به خاطر خوف از سـتمگران و دشـمنان، جایز و ممکن باشـد، و پیامـدهای این امر هم بر عهـده کسـانی قرار گیرد که او را در حـالت ترس قرار داده و ناچـار از غیبت وپنهان شـدن سـاخته انـد، دیگر سرزنشـی بر او نیست و همه ملامتهـا وسرزنشـها متوجّه کسـانی می شود که او را مجبور به اختفـاء و اسـتتار کرده وناچار از غیبت و نهان شدن ساخته اند، و سخن در باره غیبت امام زمان(علیه السلام) چنین است.

طولانی یا کوتاه بودن غیبت

طولانی یا کوتاه بودن غیبت
اما اختلاف به سبب طولانی بودن غیبت و کوتاه بودن آن نادرست است: زیرا فرقی در وجه غیبت، بین غیبت کوتاه و منقطع، و غیبت طولانی ومستمر نیست. از آن رو که اگر قرار باشد در پنهان شدن و غیبت به هنگام نیاز به آن، هیچ ملامتی بر پنهان شونده و غیبت کننده نباشد،([۱]) ممکن است سبب و وجهی که باعث این غیبت شده، طولانی باشد و مدتها طول بکشد همچنانکه ممکن است زمانی کوتاه ادامه یابد و قطع شود پاورقی
([۱]) همین عبارت در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، همراه با عبارتی دیگر این چنین نقل شده است: بلکه همه ملامت و سرزنش متوجه کسانی باشد که او را به نهان شدن واداشته و نیازمند غیبت ساخته اند.

عدم غیبت امامان پیشین

عدم غیبت امامان پیشین
اگر گفته شود: در صورتیکه ترس از دشمن، او را به غیبت و پنهان شدن واداشت ;چرا پدرانش که امامان پیش از او بودند غیبت نکردند. با اینکه همه آنان در حالت تقیّه وترس از دشمنان شان بسر می بردند؟ گوییم : بر پدران بزرگوار او(علیهم السلام) هیچ ترسی از دشمنان شان نبود، زیرا همواره تقیّه می کردند و از تظاهر به امام بودن سرباز می زدند و امامت وپیشوایی را از خود نفی می کردند.([۲]) در حالیکه همه خوف و ترس متوجه امام زمان(علیه السلام) است، بخاطر اینکه ظهور و قیامش با شمشیر خواهد بود، و همه را به خویش و امامت خود فرا می خواند، و با هرکس که با او مخالفت نماید به جهاد بر می خیزد.([۳]) پس چه نسبتی بین خوف و ترس او از دشمنان، با خوف و ترس پدران بزرگوارش(علیهم السلام) از آنان می تواند باشد؟ کسی نمی تواند قائل به تساوی این دو خوف باشد یا حتی نسبتی بین آن دو بر قرار سازد، مگر از روی بی دقّتی و کم توجّهی. پاورقی
([۲]) در حاشیه نسخه خطی «مقنع» که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود، آمده است: «لی هُنا نَظَرٌ» ـ به نظر من بر این فرمایش سید اشکال وارد است ـ. ([۳]) در حاشیه نسخه خطی پیشین آمده است: توضیح فرمایش ایشان اینکه: امام زمان(علیه السلام) مکلّف است که حق را آشکار نموده و مخالفین خویش ر ابه قتل رساند. و این عمل جز با شمشیر ممکن نیست، بر خلاف پدران بزرگوارش (سلام الله علیهم) که آنان چنین تکلیفی نداشتند، واللّه اعلم

فرق بین غیبت و عدم وجود

فرق بین غیبت و عدم وجود
اگر گفته شود: چه فرقی هست بین اینکه موجود باشد لکن در پس پرده غیبت قرار گیرد، بطوریکه دست هیچکس به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره ای نگیرد، و بین اینکه اصلا موجود نباشد؟ به عبارت دیگر آیا ممکن نیست خداوند او را همچنان معدوم نگهدارد، تا زمانیکه دانست که رعیّت توانایی پذیرش او را دارد و گردنگزار فرمانش خواهد بود موجودش گرداند؟ همچنانکه ممکن است که بنا به گفته شما او را در پس پرده غیبت نگه دارد تا وقتی که علم به تمکین و پذیرش مردم نسبت به او پیدا کرد، ظاهرش سازد. بنابراین همانطور که پنهان بودن و غیبت می تواند سببش، ترس ستمکاران باشد، چرا همین ترس نتواند سبب برای معدوم کردن امام باشد؟ قبل از پاسخ به این سؤال باید گفت: اینکه در زمان غیبت، هیچکس به امام(علیه السلام) دسترسی ندارد و با او ملاقات نمی کند، معلوم و قطعی نیست، زیرا خود این امر بر ما پوشیده است ومورد شك قرار دارد و جایز و ممکن بشمار می رود. بعد از ذکر این نکته، فرق بین وجود او در حال غیبت و معدوم ساختن او توسط خداوند تعالی واضح و روشن است. غیبتی که بخاطر تقیّه و ترس ضرر از دشمنان صورت گرفته، و بگونه ای است که امام(علیهما السلام) در هرزمان انتظار قدرت یافتن بر ظهور،

و بر طرف شـدن اسـباب خوف و خطر از ناحیه مردم را دارد تا بتوانـد ظاهر شود و آنچه را که از امور آنان به او واگذار شده اسـت انجام دهـد. روشن بودن فرق بین چنین غیبتی با عـدم وجود او از این جهت است که او اگر معدوم می بود، هرمقدار از مصـلحتها را که مردم از دست می دادنـد وهرچه از هـدایتها و کمالات آنان که از بین می رفت و هرانـدازه از الطاف ومنفعت های او محروم می ماندنـد همگی به خـدای تعالی نسـبت داده می شـد و در ممنوع و محروم مانـدن مردم از این همه خیرات، هیـچ اعتراضـی بربندگان وارد نبود و هیـچ سـرزنش و نکوهشـی بر آنان روا نبود. در حالیکه اگر موجود باشـد و بخاطر ایجاد خوف و خطر از ناحیه مردم، به غیبت و نهانزیستی گرفتار آمـده باشد، هرچه از این مصالح از بین برود وهرچه بهره ها و منافع حضور او از مردم سـلب شود، همگی به خود مردم نسبت داده می شود و هم آنان هسـتند که مورد ملامت ومؤاخذه قرار می گیرند. از طرفی ممکن نیست، ایجاد ترس و خوف از طرف سـتمگران سبب وعلت برای معدوم ساختن امام(علیه السلام) قرار گیرد زیرا واقعیت در بین بندگان اینست که گاهی بعضـی از آنان، بعضـی دیگر را به کارها یا واکنش هایی وادار می کننـد. و معنی نـدارد برای جلوگیری از این واقعیت، طرف دیگر معدوم گردد.

مخفی بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و عدم وجود او

مخفی بودن پیامبر(صلی الله علیه وآله) و عدم وجود او

علاـوه بر اینکه این سؤال به خود آنان برگردانـده می شود و در باره مخفی بودن پیامبر(صـلی الله علیه وآله) همین سؤال از آنان می شود که: چه فرقی بین وجود داشـتن پیـامبر در حـال غیبت و اختفـاء، با معـدوم بودن او وجود دارد؟ پس هرچه در جواب این سؤال گفتنـد، ما هم مثل همان جواب را در باره فرق غیبت وعـدم وجود حضـرت مهدی(علیه السـلام) به آنها می دهیم. اما اینکه بخواهند بین دو مطلب فرق بگذارنـد و بگوینـد که پیامبر(صـلی الله علیه وآله)از همه افراد مخفی نشد، بلکه فقط از دشـمنانش مخفی گشت، در حـالیکه امام زمان(علیه السـلام) از همه پنهان و غایب است. چنین فرقی درست نیست زیرا پیامبر(صـلی الله علیه وآله) زمانیکه در غار پنهان گشت، مخفی از همه دوسـتان و دشمنانش بود و هیچکس جز ابو بکر با او نبود. و این امر هم مورد قبول ما و شماست که اگر مصلحتی اقتضا می کرد، ممکن بود پیامبر(صلی الله علیه وآله) بگونه ای مخفی شود که دیگر هیچکس حتی یک نفر از دوست یا دشـمن با او نباشد. حال هنگامیکه مخالفین به چنین فرقی بین وجود و غیبت با عدم وجود پیامبر(صلی الله علیه وآله) قائل و راضی شدنـد، مـا نیز قائـل بـه همیـن فرق در رابطه بـا امـام زمـان(علیه السـلام)می شـویم. زیرا بیـان کردیم که ممکن است در حـال غیبت امام(علیه السلام) گروهی از دوستان او مشرّف به دیدار او شوند. و این مطلبی نیست که بشود بر خلاف آن قطع پیدا کرد

ظهور در جانپناه

ظهور در جانپناه

اگر گفته شود: چنانچه ترس از ضـرر دشـمنان است که موجب غیبت امام(علیه السـلام)شـده است، پس چرا خداوند تعالی او را (در پوششـی غیر قابل نفوذ و بگونه ای که دست دشـمنانش به او نرسد) ظاهر نمی گرداند تا جمع بین ظهور و ایمنی از ضـرر در باره او شده باشد؟ گوییم : این پرسش کسی است که بدون تأمّل و اندیشه سخن می گوید و ایراد می گیرد. زیرا نیاز بندگان خدا به امام و پیشوایی تعلق می گیرد که مکافـات جنایتکـاران، و تقسـیم اموال و دارایی ها، و محکم ساختن مرزهایشان را بر عهـده داشـته باشـد، وتـدبیر امور و اداره اجتماعشان را بـدست گیرد، و بگونه ای باشـد که بسـتن و فسـخ کردن پیمانها و قراردادهای اجتماعی توسط او انجام گیرد، و مشـکل گشا و موجب انتظام، و عزل ونصب کننـده، و بالا برنده و پایین آورنده مقامات مردم باشد، و این همه سامان نمی گیرد مگر اینکه امام(علیه السـلام)در بین مردم بوده با آنها مخالطت ومعاشرت طرفینی داشته باشد. پس اگر بگونه ای قرار داده

شود که دست کسی به او نرسد جهت نیاز مردم به او از بین می رود، و ظهور او در دیدگاه مردم مثل ظاهر بودن ستارگان در آسمان خواهد بود که هیچ خللی را از بین نمی برد و هیچ مشکل و لغزشی را رفع نمی کند. و کسی که درباره غیبت حضرت مهدی(علیه السلام) به چنین سؤالی نیازمند شود، به ورشکستگی دچار شده و گویا دیگر دستاویزی برایش در ردّ غیبت نمانده است

اقامه حدود الهی در زمان غیبت

اقامه حدود الهی در زمان غیبت

اگر پرسیده شود: حکم حدود الهی در زمان غیبت چیست؟ اگر این حدود از انجام دهندگان آن جرائمی که موجب حد می شود ساقط باشد، خودش نوعی اعتراف به نسخ شریعت است و اگر ثابت باشد، پس چه کسی آنها را در زمان غیبت اجرا می کند؟ گوییم: حدود الهی که مورد استحقاق جنایتکاران است، بخاطر انجام کارهایی که ایجاب حد می کند، برگردن این افراد ثابت است. حال اگر امام(علیه السلام) ظهور کرد در حالیکه هنوز مستحقِّ این حدود نمرده و باقی هست امام(علیه السلام) با تکیه بر بیّنه (شاهد مورد نیاز) یا اقرار خود او، آن حدود را جاری خواهد کرد. اما اگر از دنیا رفت (و هنوز امام ظاهر نشده بود تا اجرای حد کند)، آن اجرای حدّ از بین می رود و گناه از بین رفتن آن برگردن کسانی است که امام(علیه السلام) را ترسانیده و ناچار از غیبت نموده اند. و این مطلب نسخ و ابطال اقامه حدود الهی بشمار نمی آید. زیرا اقامه حدّ در صورتی واجب است که قدرت بر اجرای حد وجود داشته باشد و مانعی هم در کار نباشد. اما اگر مانعی در کار پیدا شد حدّ ساقط خواهد بود. فقط در یک صورت نسخ حساب می شود و آن در صورتی است که وجوب اجرای حدّ با فرض قدرت و وجود نداشتن مانع، ساقط باشد (درحالیکه هیچکس به چنین سقوطی قائل نیست). سپس همین سؤال به خود مخالفین بازگردانده شده و به آنان گفته می شود: نظر و رأی شما در باره آن حدودی که جنایتکاران استحقاقش را پیدا می کنند ـ اما اوضاع و احوال به شکلی است که اهل حل و عقد (و زمامداران امور) در آن شرایط قادر بر انتخاب امام و حاکم، و تعیین و نصب او نیستند ـ چیست؟ در این مورد جوابشان هرچه بود، ما هم مثل همان جواب را در زمینه غیبت حضرت مهدی(علیه السلام) و عدم اجرای حدود الهی به آنها می گوییم.

غیبت امام و هدایت به حق

غیبت امام و هدایت به حق

اگر گفته شود: با فرض غیبت امام چه راهی برای رسیدن به حق وجود دارد؟ اگر بگویید: راهی بسوی حق وجود ندارد در این صورت مردم را در سرگردانی و گمراهی و شک و تردید در بقیه امورشان قرار داده اید. و اگر بگویید: به وسیله دلایل حق و نشانه های آن، به حق می توان رسید (در جوابتان گفته می شود: خود این تصریحی است به اینکه با وجود این دلایل و نشانه ها، دیگر نیازی به امام نیست) و باید به حق رجوع کرد. در جواب از این اشکال و تفاصیل آن گوییم: حق بر دو قسم است : عقلی و سمعی. حق عقلی به وسیله دلایل و برهانهایش بدست می آید و با نظر کردن ودقت و تأمّل در آن، درک می شود. اما حق سمعی (اقوالی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تصریحاتی از ناحیه ایشان وامامان از نسل ایشان(علیهم السلام) بعنوان دلایل ونشانه هایی برای شناخت آن قرار داده شده) و همه موارد آن را بیان کرده و توضیح داده اند و هیچ موردی را بدون دلیل وا نگذاشته اند. با اینهمه، اگرچه مسأله حق و اقسام آن همانطور است که ما گفتیم، لکن نیاز به امام امری ثابت و لازم است ;بخاطر اینکه دلیل نیاز مستمر وهمیشگی انسانها به او ـ در هرزمان و به هرشکلی که باشد ـ عبارت از اینست که: امام(علیه السلام)لطفی در حق ماست که در انجام واجبات و دوری گزیدن از بدیها تأثیر دارد و این امر، بگونه ای است که هیچ چیز دیگری ما را مستغنی از آن نمی سازد و هیچ چیزی در این جایگاه، جایگزین او نتواند بود. و اما نیاز به او در امور مرتبط با حق سمعی و اقوال شرعی، باز هم ظاهر و آشکار

است. زیرا نقل روایت، اگرچه از طرف حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) و پدران بزرگوار حضرت مهدی(علیه السلام) در باره تمام امورِ مورد نیاز دین، وارد شده است ;با اینهمه ممکن است نقل کنندگان روایت به دلیلی یا از روی تعمّد یا از روی اشتباه، دست از نقل بکشند و بدینوسیله نقل منقطع بشود، یا در بین کسانی که نقل آنها حجیّت ندارد باقی بماند. در اینصوت نیاز به امام(علیه السلام)خواهد بود تا آن را کشف کند وتوضیح بدهد و مورد تقصیر را بیان فرماید. پس ظاهر شد که: نیاز به امام(علیه السلام) در هر حالی ثابت است اگرچه رسیدن به حق از طریق دلائل و ادله آن نیز ممکن باشد.

امام غایب و بیان احکام

امام غایب و بیان احکام

اگر گفته شود: فرض کنید که نقل کنندگان روایات بعضی از امور مهم دین را پوشیده داشتند و نیاز به بیان امام پیدا شد و حق مطلب هم جز از جهت او فهمیده نشد. از آن طرف ترس او از کشته شدن به دست دشمنان ادامه داشت. چه باید کرد؟ تکلیف چیست؟ شما در جواب سه راه بیشتر ندارید: یا باید بگویید: او ظهور می کند اگرچه ترس از قتل در کار باشد. در اینصورت لازم می آید که ترس از قتل نتواند جایز کننده غیبت قرار گیرد ودر همه حالات باید ظهور کند. یا اینکه بگویید: ظهور نمی کند و تکلیف در آن چیزی که از امّت پوشیده داشته شده، ساقط است که در این صورت از اجماع خارج شده اید. چون اجماع منعقد شده بر اینکه: «هرچیزی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) آن را تشریع کرده و بیان فرموده است تا قیام قیامت بر امت، لازم خواهد بود». یا اینکه بگویید: ظاهر نمی شود ولی تکلیف هم ساقط نخواهد بود که در این صورت تصریح به تکلیف مالایطاق کرده اید (یعنی امر غیر ممکنی را که مکلفین توان انجامش را ندارند، مورد تکلیف فرض کرده اید) وآگاهی به چیزی را که راهی به سوی آن نیست، بر مکلفین واجب گردانیده اید. گوییم : ما قبلاـ از این سؤال، جواب داده ایم و تفریعات و شاخه های آن را هم تا آنجا که ممکن بوده است در کتاب «الشافی» خود ذکر کرده ایم.([۴]) آن جواب بطور کلی عبارتست از اینکه: اگر خدای تعالی بداند که نقل روایت در باره بعضی از واجبات شریعت منقطع خواهد گردید ـ در حالیکه در آن زمان، تقیه امام ادامه دارد و ترس از دشمنان نیز باقی است ـ یقیناً در چنین صورتی آن تکلیف را از کسانی که راهی بسوی بدست آوردن آن ندارند، ساقط خواهد فرمود. و اگر به وسیله اجماعی که شبهه پذیر نیست دانستیم که تکلیف دین الهی، همیشگی و تا قیامت بر تمام امت ثابت است، نتیجه این علم برای ما این است که اگر بر حسب اتفاق، نقل برخی از امور شریعت منقطع گردید، این انقطاعِ نقل، فقط در وقتی است که امام(علیه السلام) قدرت بر ظهور وآشکار شدن و آگاه ساختن مردم و انذار ایشان دارد. پاورقی

([۴]) «الشافی فی الامامهٔ»، جلد ۱، صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۸.

علّت عدم ظهور امام برای دوستان خود

علّت عدم ظهور امام برای دوستان خود

اگر گفته شود: چنانچه علّت در غیبت امام(علیه السلام) از دشمنانش، همان خوفی باشد که از آنان دارد، پس چرا برای دوستان خود ظاهر نمی شود؟ در حالیکه، چنین علّتی در حق آنان منتفی است. پس اگر ـ با اینکه علّت مخفی ماندن، در حق دوستان امام منتفی است ـ برای دوستانش ظاهر نگشت، قول شما در باره علّت غیبت از ریشه باطل است. گوییم: بزرگان شیعه از این سؤال جواب داده اند به اینکه مانعی ندارد وبعید نیست که علّت غیبت امام از اولیا و دوستان خویش این باشد که می ترسد بعد از دیدار، آنان خبرش را فاش کنند و از روی خوشحالی در باره دیدار و همنشینی او با ایشان سخن گویند، و این امر ـ اگرچه به شکل غیر عمدی ـ منجر به ترس از دشمنان شود.

مناسب نبودن این جواب

مناسب نبودن این جواب
و این جواب مورد رضایت و پسند ما نیست. زیرا عاقلان شیعه ممکن نیست نسبت به ضرری که امام وخود آنان را در صورت اظهار دیدار وهمنشینی با امام تهدید می کند، غافل باشند. پس چگونه با آگاهی کامل نسبت به ضررهای همه گیری که در اظهار این امر هست آن را اظهار می کننـد و از آن به دیگران خبر می دهنـد؟ بله اگر این حرف که گفته اند در باره یکی دو نفر صادق باشد، باز هم در حق گروه کثیر شـیعیان که از دیـدارش محروم هسـتند ممکن نیست (که بگوییم در صورت دیـدار، امرش را فاش می کنند و خطر ساز می شوند). علاوه بر اینکه این علّت موجب می شود که شـیعیانش، از هرگونه بهره بردنی از او محروم مانند، بگونه ای که قدرت بر تلافی کردن و از بین بردن آن نداشـته باشـند ;زیرا اگر مخفی بودن امام معلّق بر امری شود که از حال شـیعیان فهمیده شد که انجامش می دهنـد (یعنی افشاء و ایجاد ضـرر) بنا بر این هم اکنون قـدرت بر چیزی که مقتضـی ظهور امام(علیه السـلام) باشد را ندارند، واین خودش موجب سقوط تکلیف از آنان می شود ـ تکلیفی که در آن امام لطف بشمار می آید. ـ

جواب از اعتراض نویسنده

جواب از اعتراض نویسنده
بعضی از علماء از این سؤال جواب داده اند که سبب غیبت از همه مردم، همان رفتار دشمنان است، زیرا بهره بردن همه اجتماع مردم ـ چه دوست وچه دشـمن ـ از امام(علیه السـلام) فقط به این است که امر او نافذ و جاری و دستش باز باشد و در ظهور بسر ببرد و در همه موارد بـدون هیچگونه بازدارنـده ونزاع کننـده ای تصـرّف لازم بنماید. در حالیکه روشن و معلوم است که دشـمنان از این امور جلوگیری کرده و از انجام آن، منع کرده اند. گفته اند: در اینکه به شکل پنهانی حضرت برای بعضی از دوستانش ظاهر گردد فایده ای نیست. زیرا بهره ای که از تدبیر و اداره امامان خواسته شده و مورد نظر است، جز با ظهور برای همه امت و نفوذ مطلق فرمان امام حاصل نمی گردد. پس علّت در غیبت امام و ظاهر نبودن او ـ به گونه ای که لطف و مصلحت برای همگان باشد ـ یکی شد
امّا این جواب نیز، مورد رضایت و قابل قبول نیست: زیرا دشـمنان اگر مانع از ظهور امام زمان(علیه السـلام) به شـکل تصرّف و تدبیر امور باشـند، دیگر بین او و کسـانیکه از اولیای مورد نظر او هسـتند نمی تواننـد مانع باشـند که حجاب غیبت از آنها برداشـته شود. و چگونه کسانی از اولیاء و دوسـتان او که به دیدارش نائل می گردد بطور شخصـی و اختصاصی نتواند از او بهره ای ببرد، در حالیکه معتقـد به اطـاعت او و وجوب پیروی از فرامین اوست و آنحضـرت را حـاکم بر خویش می دانـد؟! و اگر کسـی قائـل شود که چنین دیداری بخاطر اختصاصـی بودنش و بخاطر اینکه امام با فرض چنین دیداری حاکم و فرمانروای همگان محسوب نمی شود وتدبیر و اداره همه مردم به او سپرده نشـده است، ممکن نیست و واقع نمی شود، خود این تصـریح به این است که اصـلا شـیعه امامیه از زمان فوت امیرالمؤمنین(علیه السـلام) تا زمان حسن بن علی(علیهما السـلام)پـدر امام زمان(علیه السـلام)هیچگونه بهره ای از دیـدار امامان خـویش نداشـته انـد بخـاطر همـان علّتی کـه در بـاره امـام زمـان(علیه السلام) ذکر شـد. و نیز لازم می آیـد که دوسـتان و اولیـای امیرالمؤمنین(علیه السلام) و شیعیان او نیز تا قبل از انتقال امر خلافت بر عهده او و قبل از حصول حکومت بدست او، هیچ بهره ای از دیـدارهای خود با او برایشان وجود نداشـته باشـد. و این عقیـده، گوینـده این سـخن را به جایی می رساند که هیچ انسان متفکر و با دقّتی نمی توانـد آن را بپـذیرد. علاوه بر اینکه: اگر آنچه را که گفتنـد ـ که بهره بردن از امام(علیه السـلام)جز با ظهورش برای همه مردم و تـأثیر فرمـان او بر آنان ممکن و حاصل نمی شود ـ مورد تسـلیم قرار دهیم، باز هم قولشان از جهت دیگری باطل خواهـد بود که عبـارتست از اینکه: این عقیـده به سـقوط تکلیف ـ همان تکلیفی که امام(علیه السـلام)، لطف الهی در آن به شـمار می آیـد ـ از

شیعیان می انجامد. بخاطر اینکه اگر ظاهر نشدن امام(علیه السلام) برای آنان به سبب علّتی باشد که به آنان بر نمی گردد، و نیز در قدرت وامکان آنها هم نیست که آنچه را مانع ظهور است بر طرف کنند، در این صورت بناچار باید تکلیف از آنان ساقط باشد و در این مورد حکم آنان، حکم دشمنان حضرت هم نخواهد بود، زیرا دشمنان ـ اگر چه برای آنان ظهور نکند ـ خود سبب چنین غیبتی بوده و قدرت دارند بر اینکه مانع از ظهور را برطرف کنند تا حضرت ظاهر شود. لذا تکلیفی که تدبیر امام لطف در آن بشمار می رود بر آنان لازم است، اگرچه این مطلب چیزی بر شیعیان او لازم نمی سازد. اگر ممکن بود که گروهی از مکلّفها بقیه مردم را از لطف او باز دارند و با اینهمه تکلیفی که خود امام لطف در آن محسوب می شود مستمرّ بوده و برای آنان ادامه داشته باشد، لازمه اش اینست که ممکن باشد برخی مکلفین، بعض دیگر را با نوعی قید و زنجیر و مانند آن از سلوک خاص وعملی معیّن باز دارند ـ به گونه ای که آن اشخاص نتوانند آن قید و زنجیر را از گردن و پای خود بردارند ـ با اینهمه تکلیف به آن سلوک خاص و عمل معیّن همچنان ادامه داشته باشد و از عهده آن بسته شدگان ساقط نشود. مخالفین ما حق ندارند بین آن قید و زنجیر با نبودن لطف فرق بگذارند، از این جهت که بگویند: قید و زنجیر اگر باشد دیگر فعل و عمل ممکن نخواهد بود و با وجود قید، کسی توهّم وقوع آن عمل را نمی کند، در حالیکه نبودن لطف چنین نیست (بلکه با نبودن لطف بازهم انجام تکالیف ممکن است). بخاطر اینکه مذهب درست و عقیده صحیح ـ که ما بر آن اتفاق نظر داریم ـ این است که نبودن لطف، درست همانند نداشتن قدرت و وسیله عمل است، و تکلیف کردن با فرض عدم لطف ـ در باره کسی که دارای لطف است ـ قبیح و نادرست است و قبح آن واضح و معلوم است. درست مانند اینکه با فرض عدم قدرت و وسیله عمل و با وجود مانع، کسی را به کاری مکلّف نمایند. و عقیده داریم که هرکس لطفی در باره اش از ناحیه صاحب لطف صورت نگیرد، از انجام فعل ناتوان است، همانطور که هرکس از عملی منع شود، از انجام آن ناتوان است. آنچه که باید در جواب این سؤال ـ که در باره مخفی بودن حضرت از دوستان خویش مطرح گردید ـ گفته شود این است که: اولاـ ما قطع و یقین نداریم([۵]) که او برای همه اولیای خویش غایب و مستور باشد. زیرا که خود این مطلب نیز بر ما پوشیده است و هریک از ما فقط حال خودش را می داند نه حال دیگران را. و زمانی که ظهور آن حضرت را برای آنان ممکن شماریم همانطور که احتمال عدم ظهور نیز هست، باید علّتی را برای غایب ماندن احتمالی آنحضرت از ایشان ذکر نماییم. و بهترین چیزی که در این باره گفته شده و نزدیکترین آنها به حق اینست که بگوئیم: ـ البته همانطور که قبلا بیان داشتیم باید توجه داشت که این باب از ابوابی است که علم قطعی و تفصیلی به آن لازم نیست، بلکه همین قدر که علم اجمالی به آن داشته باشیم کافیست ـ باید علّت غیبت از اولیاء و دوستان، مشابه و همانند علت غیبت از دشمنان باشد. در اینکه مقتضی سقوط تکلیف از آنان نیست و موجب ملامتی نسبت به تکلیف کننده آنان که خداست نمی باشد، و باید ایشان قادر بر رفع این مانع و از بین بردن این سبب غیبت باشند تا حضرت بر آنها ظاهر گردد، و این دو ویژگی باید در علّت غیبت باشد و گرنه به همان فساد و بطلانی که ذکر شد، خواهد انجامید. اگر این کلام ثابت شده باشد بهترین علّت و سببی که برای غیبت از اولیاء و دوستان آن حضرت ذکر شده این است که گفته شود: دانستیم که علم به امام زمان(علیه السلام) به نحو تعیین و جدا کردن او از مدّعیان دروغین، جز به وسیله معجزه صورت نمی گیرد زیرا نصّ و روایت صحیح ـ در باره امامتِ خصوص این امام ـ برای معیّن شدن و مشخّص گشتن او کفایت نمی کند. بلکه باید معجزه ای آشکار، بدست او صورت گیرد، تا تصدیق کنیم که آن امام، همین فرزند امام حسن عسکری(علیه السلام)است. و علم به معجزه و دلالت کردن آن بر ظهور، راهش، استدلالی است که ممکن است مورد شبهه قرار گیرد. و هرکس در باره کسی که معجزه به دست او ظهور یافته شبهه ای پیدا کرد و معتقد شد که این معجزه، باطل، ونوعی تصرّف خارق العاده در اشیاء است و قائل شد که انجام دهنده این معجزه دروغگو و به هم بافنده است، چنین کسی ملحق به اعداء واز زمره دشمنان محسوب می شود، از جهت اینکه باید از او ترسید پاورقی

([۵]) در بعضی نسخه ها کلمه «قاطعین» به این معنا آمده که «ما قطع و یقین داریم که ...» که با توجّه به سیاق کلام و آنچه در

غیبت شیخ طوسی نقل شده: انّا اوّلا لانقطع علی استتاره عن جمیع اولیائه» و نیز آنچه در اعلام الوری به نقل از سید آمده است «اوّلا نحن لانقطع ...» اشتباه است و همان «لا قاطعین» صحیح است که مورد ترجمه قرار گرفته است

جهت ترس از اولیاء در هنگام ظهور

جهت ترس از اولیاء در هنگام ظهور

اگر گفته شود: پس چه تقصیری از چنین دوستی صادر شده که امام برای او ظاهر نمی شود بخاطر این امری که از حال او دانسته می شود؟ و او چگونه قدرت دارد بر کاری که به وسیله آن کار، امام برایش ظاهر گردد؟ و به خاطر جبران سبب غیبت امام از او، به چه کاری باید روی آورد؟ گوییم: ما در سبب غیبت امام زمان(علیه السلام) از دوستانش به مطلبی معلوم اشاره کردیم که جای مورد تقصیر در آن و چگونگی امکان جبران آن، روشن است. زیرا غیر ممکن نیست که از حال او دانسته شود که وقتی امام برایش ظاهر شد در شناخت معجزه او ناتوان باشد یا تقصیری داشته باشد. و به این ناتوانی و تقصیر هم از این جهت مبتلا شده باشد که نسبت به فرق بین معجزه وکارهای ممکن، و فرقِ آنچه که می تواند دلیل معجزه بودن یک کار قرار گیرد و آنچه که نمی تواند، علم کافی نداشته باشد واین نداشتن علم کافی از روی تقصیر و ناتوانی او باشد. در حالیکه اگر در همین مورد بر اساس قاعده ای صحیح و طریقه ای درست قضاوت می کرد، ممکن نبود که معجزه امام در هنگام ظهور بر او مشتبه گردد. بنابراین باید این تقصیر را جبران کرده، و به علم کافی برای تشخیص معجزه و غیر معجزه دست یابد، تا بدین وسیله از زمره کسانی که معجزه وغیر معجزه برایشان مشتبه می گردد خارج شود. تکلیف غیر مقدور: کسی نمی تواند بگوید: این وجوب تحصیل علم و قدرت تشخیص، تکلیف به غیر مقدور و حواله دادن به امری غیبی و غیر قابل درک است. زیرا این دوست و ولیّ نمی تواند تقصیر و کوتاهیِ خود را نسبت به خصوص رأی و استدلال مذکور بشناسد تا بعد از شناخت، آن را جبران نماید و خود را برای رویارویی درست با معجزه آماده سازد و قدرت کافی برای تشخیص صحیح آن را در خویش ایجاد کند. در حقیقت شما با چنین بیانی، او را مکلف به ما لایطاق نموده و چیزی را که بر او لازم نیست برعهده اش لازم می سازید

تکلیف غیر مقدور

تکلیف غیر مقدور

کسی نمی تواند بگوید: این وجوب تحصیل علم و قدرت تشخیص، تکلیف به غیر مقدور و حواله دادن به امری غیبی و غیر قابل درک است. زیرا این دوست و ولیّ نمی تواند تقصیر و کوتاهیِ خود را نسبت به خصوص رأی و استدلال مذکور بشناسد تا بعد از شناخت، آن را جبران نماید و خود را برای رویارویی درست با معجزه آماده سازد و قدرت کافی برای تشخیص صحیح آن را در خویش ایجاد کند. در حقیقت شما با چنین بیانی، او را مکلف به ما لایطاق نموده و چیزی را که بر او لازم نیست برعهده اش لازم می سازید

جواب ازاین اعتراض اینست که

جواب ازاین اعتراض اینست که

آنچه که در تکلیف لازم است گاهی امری شناخته شده و یگانه است وگاهی مخلوط و مشتبه به غیر آن است ـ اگرچه قدرت بر هردو نیز برای مکلف حاصل است ـ بنا بر این دوست و ولیّ امام(علیه السلام)زمانیکه خود را محاسبه می کند و می بیند که امامش ظهور نمی کند و او توفیق دیدار ندارد، به بررسی سبب غیبت می پردازد و وقتی که هریک از وجوه باطل گذشته و همانندان آن

وجوه را نتوانست بپـذیرد و آنها را باطل و فاسـد شـمرد، بنا چار می فهمـد که باید این غیبت سـببی داشـته باشد که به خود او بر می گردد. و وقتی که دیـد قوی ترین سـبب هـا همـان است که مـا ذکر کردیم، در می یابـد که از جهت او تقصـیری واقع شـده است و کوتاهی و تقصـیری در رابطه با شناخت صفات معجزه و شروط آن دارد. بنابراین بر اوست که تجدید نظری در مبانی تشخیص خود داشته باشد و آن را از آلودگیها پاک کند و از آنچه که مقتضی شبهه و موجب اشتباه کردن است بپیراید. پس او هرزمان که در این مورد به مقـدار لازم کوشـش و مجاهـدت کرد و حق کامل و بدون نقصان رأی و نظر سـلیم را بجا آورد بناچار برایش علم به موارد اختلاف حق و باطل ایجاد خواهـد شـد. و وقتی که علم به آن حاصل شـد، دیگر ناگزیر بایـد سـبب غیبت حضـرت(علیه السـلام) از چنین ولیّ و دوسـتی بر طرف گردد. و در اینگـونه مواضع، انسـان خودش بر نفس خودش آگـاه و بصـیر است و ممکن نیست که به میزانی بالاتر از انجام حد اکثر سعی و تلاش و جستجو و تحقیق وگردنگزاری به حق مأمور گردد.

اساس رسیدن به نتیجه

اساس رسیدن به نتیجه

مخـالف مـا در این مسأله هرچه بگویـد، علیه خویش گفته است: زیرا او می گویـد: مراجعه به دلیـل و دقّت در آن، موجب دانسـتنِ بسـیاری از صـفات مخصوص و شـروطِ معلوم می شود، که هرگـاه یکی از آن شـروط مختـلّ شود، علم و آگـاهی لازم به آنچه که مورد نظر قرار گرفته حاصـل نخواهـد شـد. پس اگر مخـالفین ایشان بگوینـد: ما در ادلّه نظر کردیم همچنانکه شـما نظر می کنیـد. با اینهمه علمی به آنچه که شـما ذکر می کنید و خود را عالم به آن می دانید برای ما حاصل نشد. جوابشان اینست که: شـما به آنگونه ای که مـا نظر می کنیم نظر نکردیـد و از طرفی، شـرایطی که برای ایجـاد علم از راه چنین نظری لازم بـود در شـما کامـل نبـود زیرا فراوان و مختلف و مشتبه با یکدیگر هستند.

اگر مخالفین این نظریه بگویند: در مورد اخلال به شـرطهای لازم برای ایجاد رأی و نظر صـحیح، ما را جز به سراب حواله ندادید، و به هیـچ شـرط معینی که مورد اخلال و تقصـیر ما قرار گرفته باشد اشاره نکردید. جواب شان این است که: آن زمان که نتوانستید به آگاهی و دانشی همچون دانش و آگاهی ما دست یابید، ناگزیر این عدم آگاهی بخاطر تقصیری است که در مورد بعضی شروط از شما صادر شـده زیرا اگر شـروط را کامل می کردید و حق این شـروط را ادا می کردید همچون ما دارای علم می شدید. بنابراین از ناحیه خود شـما بطور اجمال، تقصـیری واقع شـده اگرچه ما نمی توانیم به عین آنچیزی که مورد تقصـیر شـما قرار گرفته است اشاره کنیم. و با اینهمه شـما قدرت دارید که شروطِ دقت و تحقیق را به طور کامل ادا کنید و به حق تسلیم باشید و دلهایتان را از باورها و اسـبابی که مانع از وقوع علم است خالی نگهداریـد، و هرزمان که این کار را انجام دادید، ناگزیر دارای علم خواهید شد. و انسان بر نفس خویش بصـیر و آگاه است. و اگر این جواب از آنان صـحیح باشد. پس ما هم به مثل همین جواب، از پرسـش آنها جواب می گوییم.

فرق بین دوست و دشمن در علّت غیبت

فرق بین دوست و دشمن در علّت غیبت

اگر گفته شود: بنا بر این هر ولیّ و دوستی که امام بر او ظاهر نمی شود بایـد قطع پیـدا کند به اینکه او در گناهی کبیره و بزرگ که به منزله کفر حساب می شود بسـر می بَرَد. چون ـ بنا بر آنچه شما فرض کردید ـ او در آنچه که موجب غیبت امام از او شده و باعث از بین رفتن امری مصـلحت دار ـ یعنی ظاهر شـدن حضـرت ـ می باشد، مقصّـِر شـناخته می شود. و بدین ترتیب همین ولیّ، ملحق به دشمنان آن حضرت است. گوییم : این تقصیری که به آن اشاره داشتیم لازم نیست که در حدّ کفر یا گناه کبیره ای باشد. زیرا او در

همین حال حاضر، اعتقاد به عدم امامت امام زمان(علیه السلام) پیدا نکرده و او را بر جان شریفش نترسانده است و فقط در بعضی دانستنی ها تقصیری مرتکب شده که همین تقصیر سبب شده است که او حال خود را چنین یابد که همین تقصیر در آینده باعث می شود که شک در امامت از او صادر شود در حالیکه الآن چنین نشده است. پس در چنین تقصیری لازم نیست که همین حالا به منزله آن شک در امامت حساب شود که به شکل طبیعی روشن است که در آینده به آن منجر خواهد شد. جز اینکه باید دانست که چنین تقصیری اگرچه لازم نیست کفر باشد یا همانند تکذیب امام(علیه السلام) و شک در صدق آن حضرت بشمار آید با اینهمه گناه و خطا بشمار می آید، البته گناه و خطایی که منافاتی با ایمان واستحقاق ثواب ندارند. و در این تقدیر دوست و ولیّ امام، ملحق به دشمن حساب نمی شود. زیرا دشمن در حال حاضر در مورد امامت به چیزی که گناه کبیره و موجب کفر اوست اعتقاد دارد، بخلاف دوست و ولیّ که در حال حاضر جز ایمان وتسلیم ندارد

آنچه در آینده سبب کفر میشود در حال حاضر کُفر نیست

آنچه در آینده سبب کفر میشود در حال حاضر کُفر نیست

آنچه در آینده سبب کفر می شود در حال حاضر کُفر نیست: آنچه که این گفتارِ ما را ـ که هرچه به منزله سبب برای کفر است لازم نیست در حال حاضر کفر باشد ـ روشن می سازد، اینست که فرض کنیم شخصی در مورد فردی توانا از بین ما اعتقاد پیدا کند که «او بدرستی می تواند در غیر خودش از اجسام دیگر، کاری را بدون هیچگونه تماسی با آن انجام دهد و به شکل غیر مباشر، در آن تصرفاتی خارق العاده کند.» این مطلب خطا و جهالت است و کفر نیست. از طرف دیگر محال نیست که در باره همین شخص ـ با همین اعتقاد ـ علم داشته باشیم که اگر یک پیغمبری ظهور کرد و مردم را به نبوت خویش فرا خواند و معجزه اش را همین قرار داد که خداوند بدست او کاری را انجام دهد بگونه ای که اسباب بشری به آن نرسد ـ که خود این کار حتماً علمی و معجزه ای الهی است ـ همین شخص او را تکذیب می کند و به او ایمان نمی آورد و حتی می شود در نظر گرفت که این شخص، آن مدّعی پیامبری را می کشد. و آنچه از اعتقاد او نسبت به مقدور شخص قادر ذکر شد، به منزله سبب چنین مخالفت و تکذیب و قتلی باشد. اما هرگز لازم نمی آید که چنین اعتقادی در اهمیت و بزرگی، همرتبه و همشأن با چنین افعالی باشد. و این بود مجموعه سخنانی در باره غیبت که به وسیله آن بر اصول وفروع آن آگاهی حاصل شود و بعد از آن اگر هم مطالبی باقی مانده باشد چنانست که گویا نیازی به طرح آنها نبوده است. و از خدا یاری می جوئیم و توفیق نیکو می طلبیم نسبت به آنچه که موافق حق و مطابق آنست و مخالف باطل و دور از آنست و او به لطف و رحمت خویش شنوای اجابت کننده ا ست و خدا ما را کفایت کننده است و نیکو وکیلی است. پایان کتاب «المقنع» و الحمد لله اولا و آخراً و ظاهراً و باطناً

مقدمه بحث

مقدمه بحث

ما در کتاب مان «شافی» در امامت، و سپس در کتاب مان «مقنع» در غیبت، سبب مخفی بودن امام زمان(علیه السلام) از دشمنان و دوستانش را ذکر کرده ایم([۱]) و بین دو سبب (سبب غیبت از دشمنان و سبب غیبت از دوستان) فرق گذاشتیم و بیان داشتیم که عدم بهرهوری از آن حضرت ـ برای همگان ـ بخاطر سببی است که مربوط به خود آنان است نه مربوط به او. و در این باب تمام و کمال مطلب را بحث کردیم و تا دورترین هدفها رسیدیم. سپس در کتاب مقنع روشی جدید پیش گرفتیم که در آن روش کسی بر ما پیشی نگرفته بود و دلیل آوردیم که بر ما لازم نیست که سبب غیبت آن حضرت را به شکل معین و مشخص بیان کنیم بلکه برای دانستنِ نیکو بودن غیبت او، همین مقدار کافی است که بدانیم او معصوم است و کسی است که هیچ کار ناشایسته ای را انجام نمی

دهـد و هیـچ امر واجبی را ترک نمی فرمایـد. و در اصول و اسـاس این مبحث مثالهـایی زدیم و گفـتیم که مثـل چنین قاعـده ای در جاهای مختلف مورد اسـتعمال قرار می گیرد. اینک برخی نکات به خاطرمان رسـیده که بناچار باید ذکر شود تا شناخته گردد و این نکات، مطالبی محکم و صحیح و دور از شبهات و انتقادات است. پاورقی

([۱]) «شافی فی الامامهْ» جلد ۱ صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۸، «المقنع» (همین کتاب صفحه ۵۵).

الهام گیری اولیاء از امام غایب

الهام گیری اولیاء از امام غایب

بطور خلاصه اینکه: دوسـتان و اولیای امام زمان(علیه السلام) و شیعیان و معتقدین به امامت او در حال غیبت از او بهره مند می شوند همان بهره ای که قائلیم در تکلیف بندگان باید وجود داشـته باشد. زیرا آنان با فرض اینکه به وجود او در بین خودشان علم دارند و نسـبت به وجوب اطاعت و لزوم فرمانبری از او یقین قطعی دارند بناچار باید از او بترسـند و در انجام کارهای ناپسـند از او بهراسند و نسبت به تأدیب و انتقام و بازخواست و غضب او بیمناک باشند تا بدین وسیله، انجام واجبات از آنان فزونی گیرد و ارتکاب گناهان و بـدیها کاهش پـذیرد یا حد اقل انجام واجبات و ترک محرمات بر ایشان نزدیکتر و شایسـته تر باشد. و این است همان جهت عقلی نیاز به امام(علیه السلام) .

حدّ تأثیر غیبت بر نقش امام(ع)

حدّ تأثیر غیبت بر نقش امام(ع)

و گویا می بینم که شـنیدن این سـخن برای بعضی از مخالفین ما چه بسا موجب تعجّب است و می پرسد: چه غضبی برای انسانی که غایب و مخفی شـده و ترسان و وحشت زده است؟ و چه انتقامی مورد انتظار است از کسـی که نه قـدرتی دارد که بنـدگان را شامل شـود و نه فرمـانش نافـذ است و نه تسـلط و حکومـتی قهرآمیز دارد تـا از آن ترسـیده شـود؟ و چگـونه از کسـی که شـناخته شـده و تشـخیص داده شـده و دارای مکانی معلوم نیست خوف و هراسـی می توان داشت؟ جواب از این سؤالها اینست که: آنچه به حقیقت بایـد از آن تعجّب کرد، همین تعجّب کردن مخالفین است که بـدون هیـچ برهان آشـکار و شاهـد قابل ذکری صورت می گیرد. در حالیکه دانستیم که دوسـتان امام(علیه السلام) اگر چه شخص او را نمی شناسند و عین او را تشخیص نمی دهند با اینهمه به حقیقت، وجود او را محقّق می دانند و به اینکه او با آنهاست و در بین شان است یقین دارند و در این مورد هیچ شک و تردیدی ندارند. زیرا اگر دارای چنین صـفتی نبودنـد ملحق به دشـمنان بودنـد و از جایگـاه و منزلت اولیـاء و دوسـتان او خـارج می بودنـد. در بین آنـان هیچکس نیست مگر اینکه معتقـد است که امام(علیه السـلام) بگونه ای است که هیـچ خبری از اخبار او برایش پوشـیده نمی باشد و نهانی های دل و اعمال او از دیـد خـدابینش مخفی نمی مانـد تا چه برسد به ظواهر و کارهای آشـکار او. برایش ممکن است که هر چه از اعمال پسـندیده و یا ناپسند از آنان سر می زند همه را بداند و بدین ترتیب ازاینکه آنان بر انجام کارهایی ناپسند اقدام کنند و او آنـان را نسـبت بـه آن تـأدیب و عقـوبت کنـد در امـان نیسـتند. و کـدامیک از ایـن دوسـتان و شـیعیان هسـتند کـه اگر امـام(علیه السلام)برایش ظاهر شوند و معجزه ای را که بوسیله آن علم به امام زمان بودن ایشان پیدا کند ابراز کنند و بخواهند او را ارزش یابی کنند و تأدیب نمایند و حدّ الهی را بر او جاری سازند، او بخواهد از بذل آن خودداری ورزد و در برابر آنچه که امامش نسـبت به او انجام می دهند تسلیم و گردنگزار نباشد و با اینهمه معتقد به امامت آن حضرت و وجوب اطاعت از ایشان باشد؟

عدم فرق بین غیبت و ظهور در الهامگیری اولیاء

عدم فرق بین غیبت و ظهور در الهامگیری اولیاء

در خصوص آنچه ذکر کردیم و در وجوب اطاعت او و دوری جستن از نافرمانی او و التزام به دیدبانی او و کناره گرفتن از مقام مخالفت با آن حضرت، آیا حالت او با شیعیانش در زمان غیبت فرقی با حالت او در زمان ظهور و بروز دارد؟ در صورتیکه بر حذر بودن از غضب و ترسیدن از انتقام او هیچکدام متوقف برشناسایی عین امام و تشخیص شخص او و یقین پیداکردن به مکان او نیست. چنانکه همانا تعداد زیادی از رعیّت و مردم تحت ولایت امام ظاهر، او را به شکل معیّن نمی شناسند و شخص او را تشخیص نمی دهند و در بسیاری اوقات مکان و جایگاه او را نمی دانند با اینهمه می ترسند که هرگاه گناه و کار ناپسندی انجام دهند، مورد تأدیب و بازخواست او قرار گیرند. و آنان از همین ترس و خوف بگونه ای بهره مند می شوند که از انجام بسیاری کارهای حرام و زشت باز می ایستند یا حد اقل به مقام تقوی و باز ایستادن از محرمات، نزدیکتر می شوند. و اگر مطلب بر همین منوال که ما توضیح دادیم باشد، دیگر سؤال در باره عدم ظهور برای دوستان نیز جا ندارد که بگویند: امام(علیه السلام) اگر بخاطر ترسش از دشمنان و ریبه آمیز بودن امر آنان است که برای شان ظهور نمی کند پس به چه دلیلی برای دوستان و اولیایش ظاهر نمی شود؟ و اگر جز این باشد، چگونه می توان پذیرفت که بخاطر غیبتی که دشمنان سبب و وسیله آن بوده اند اولیاء و دوستان حضرت هم از بهره مندی و مصلحت های خویش محروم مانند؟ و این چیزی است که با فرض استمرار تکلیف شیعیان ـ بگونه ای که امام لطف در آن محسوب می شود ـ با عدالت منافات دارد. زیرا ما بیان داشتیم که آنان حتی با فرض غیبت، از امام خویش(علیه السلام)بهره مند می شوند و همانا غیبت با چنین بهره مندی که در تکلیف شیعیان به آن نیاز هست اصلا منافات ندارد. و بیان کردیم که شرط بهره مندی از ایشان، ظهور و بروز ایشان نیست و از عهده این سؤال محکم که مخالفین ما گمان کرده اند که جوابی ندارد و راه فراری از آن نیست بخوبی برآمدیم

عدم ضرورت ظهور برای اولیاء

عدم ضرورت ظهور برای اولیاء

بـا اینهمه ما ظهور آن بزرگوار(علیه السلام) را برای بعضی از دوستان و اولیای خویش نامُمکن نمی دانیم که این ظهور برای حفظ آنان در راه مستقیم یا ادب نمودن ایشان یا پنددادن یا آگاهی بخشیدن یا آموختن مطلبی، صورت گیرد. مگر اینکه باید خاطرنشان ساخت که ما آن را ضروری و لازم نمی دانیم به شکلی که اگر چنین ظهور و دیداری صورت نگرفت بدنبال علت های آن بگردیم و در پی بدست آوردن اسباب آن خود را به تکلّف اندازیم. بله فقط در صورتی که ظهور او برای اولیا و دوستانش واجب باشد به گونه ای که اگر چنین ظهوری نباشد بهره ای نمی برند و از نادرستی ها بازداشته نمی شوند، سخن در این باره دشوار و شبهه آفرین می شود. اما اگر امر برخلاف آن باشد ظهور برای ولیّ، وجوب و ضرورتی نخواهد داشت بخاطر اینکه بر حسب دلیلهای ذکر شده، بهره بردن و از زشتیها بازداشته شدن، بدون ظهور نیز حاصل است. لذا شبهه ای نمی ماند.

چگونگی آگاهی امام غائب بر امور

چگونگی آگاهی امام غائب بر امور

اگر گفته شود: امام در حال غیبت و مخفی بودن چگونه بر انجام یافتن کارهای ناشایسته توسط شیعیان خویش آگاه می شود تا آنان از تأدیب وعقوبت او بترسند؟ در حالیکه او در زمان غیبت بگونه ای است که هیچ اقرار کننده ای نزدش اقرار نمی کند و هیچ شاهدی پیش او شهادت نمی دهد. و آیا چنین علّتی برای ترسیدن شیعیان از مخالفت با او و باز ایستادن از گناه، جز ادّعایی باطل می تواند باشد؟ گوییم: علّت آورنده به باطل نیست جز آنکس که از وجدان خودش انصاف نمی طلبد و آنچه را که علیه اوست

یکسان با چیزی که به نفع اوست ملاحظه نمی کند. امّا شناخت امام نسبت به انجام شدن کارهای ناشایسته از بعضی دوستانش چه بسا از همه وجوه مختلفه ای باشد که در صورت آشکار بودن و فرمانروایی و قدرت اجرایی داشتن او، می توانست موجب علم به انجام آن امور توسط آنان باشد

دیدن کارها توسط خود ایشان(ع)

دیدن کارها توسط خود ایشان(ع)

یکی از آن وجوه این است که ممکن است خود آن حضرت امری را ببیند و به آن آگاهی یابد و حالت ظهور در این وجه مانند حال غیبت است، بلکه حالت غیبت در چنین وجهی، اقوی است: زیرا امام زمانی که به طور معیّن شناخته نمی شود و شخصِ او تشخیص داده نمی شود، دور ماندن از نگاه او و اجتناب ما از اینکه مبادا ما را در حال انجام بعضی امور ناشایسته ببیند، دشوارتر و دایره اش تنگ تر است. در حالیکه اگر شخصِ او را می شناختیم، این اجتناب گسترده تر وساده تر می بود، و فرق بین این دو مطلب برای هرعاقلی معلوم است: زیرا ما وقتی او را نمی شناسیم، در باره هرکس که می بینیم و نسبش را نمی دانیم، احتمال این را می دهیم که او خود امام(علیه السلام)باشد. حتی ما نمی توانیم مطمئن باشیم که او یکی از همین همسایه ها یا مهمانها یا همین کسانی که بر خانه ما وارد یا خارج می شوند نباشد. در حالیکه همه این احتمالات با شناخت و تشخیص امام(علیه السلام) مرتفع می باشد. از آن طرف وقتی خود امام(علیه السلام) چیزی را از ما مشاهده کرد که موجب تأدیب و تنبیه ماست، به سبب آن ما را تأدیب و تنبیه می فرماید و هیچ نیازی به اقرار و شاهد هم ندارد، زیرا این دو راه مقتضی ظن غالب و گمان قوی هستند در حالیکه با وجود علم نیازی به گمان نیست و خود علم مهمتر و قابل اعتمادتر از ظن قوی است.

شهادت دادن شاهدان نزد حضرت(ع)

شهادت دادن شاهدان نزد حضرت(ع)

یکی دیگر از این وجوه برای آگاهی یافتن امام نسبت به رفتار مردم، شهادت شاهدان است. و غیبت آنحضرت نیز مانعی برای شنیدن این شهادت و عمل بر طبق آن نمی باشد. زیرا ممکن است گروهی از کسانی که قدرت بر دیدار امام دارند وحضرت برایشان ظهور دارد، انجام بعضی کارهای قبیح را توسط یکی از شیعیان او مشاهده کنند و تعدادشان هم به اندازه ای باشد که اگر شهادت بر انجام آن عمل بدهند شهادت آنان پذیرفته است. و ما قبلا گفتیم که این قدرت بر دیدار امام و حضور در محضر او را نفی نمی کنیم اگرچه آن را ضروری و لازم هم نمی شماریم. حال اگر چنین افرادی نزد او شهادت دادند و او نظر داد که باید بر آن شخص، حدّ اجرا شود. یا خود او اجرای حد را به عهده می گیرد یا یارانش را مأمور این عمل می کند. و این مطلب نه مانعی دارد و نه وجهی برای عدم امکانش هست. اگر گفته شود: چه بسا از کسانی که امام را می بینند هیچکس نباشد که این کار قبیح را از آن شخص مشاهده کند که در این صورت از ادای شهادت، ناتوان خواهد بود و موردی برای اجرای حدّ وجود نخواهد داشت. گوییم: ما در این باب در صدد بیان راههای ممکن و طرقی هستیم که می شود برای این شناخت در نظر گرفت، که او را توانای برچنین معرفت و نظارتی می کند، نه در صدد بیان وجوب و یا تحقق حصول آن. و اگر آنچه را ذکر نمودیم ممکن باشد، دیگر ترس و خودداری کردن از انجام کارهای ناپسند بر شیعیان واجب می شود. و به همین مقدار از خوف وخویشتن داری، قاعده لطفی که در باب تکلیف عباد ذکر شد تمام خواهد بود. علاوه بر اینکه همین اشکال در حالت ظهور امام و قدرت او بر اجرای احکام و حدود نیز وارد است: زیرا اولاـ حتی در آن زمان هم ممکن است کسانی که بتوانند شهادت بر آن بدهند آن کار ناشایست را از شیعه ای مشاهده نکنند. ثانیاً ممکن است کسی آن را ببیند که عدالت ندارد در نتیجه یا شهادت ندهد یا اگر هم شهادت بدهد

شهادتش قابل قبول نباشد. حتّی آنجا که از انسانهای عادل کسانی آن را مشاهده کنند که اگر شـهادت بدهند شهادتشان مورد قبول قرار می گیرد، ممکن است شـهادت دادن را انتخاب نکنند. و گویا ما قادر باشیم بر اینکه وجوه مختلفه ای را که اجرای حدود الهی توسط آنها ساقط می شود شـمارش کنیم لکن به خاطر رعایت اختصار از بر شـمردن آنها صرف نظر می کنیم. با همه آنچه که ذکر شـد بایـد قبول کرد که ترس از امـام موجود است و خود داری از مخالفت با او ثابت است و همین مقـدار که این امور ممکن باشـد کافیست و قطع و یقین داشتن به آنها لازم نیست

اقرار در نزد امام(ع)

اقرار در نزد امام(ع)

امـا اقرار نیز در زمـان غیبت ممکن است، زیرا بعضـی از اولیـاء و دوسـتان ـ که چه بسا امام(علیه السـلام) بر آنان ظاهر شود ـ احتمال دارد که به عمل ناپسـندی گرفتار شـده باشـد و توبه نمایـد و اجرای حـدّ الهی بر خود را برای تطهیر از گناه ترجیح دهد، لذا در نزد امام(علیه السـلام) اقرار به انجام آن عمل نماید. بنابر این همه وجوهی که در حال ظهور ثابت بود در حالت غیبت هم ثابت و ممکن است

احتمال دوری و نزدیکی امام(ع)

احتمال دوری و نزدیکی امام(ع)

اگر گفته شود: هیچیـک از شـیعیان نیست مگر اینکه دوربودن منزلگـاه امام(علیه السـلام) از خود را جایز و ممکن می دانـد و اینکه امـام یـا در مشـرق یـا در مغرب اقامت دارد. پس این شـیعه از مشاهـده امام نسـبت به معصـیت خود و یا اینکه شاهـدی او را در حال معصیت ببیند و نزد امام علیه او شهادت بدهد در امان است. در حالیکه این امر در زمان ظهور امام، حتّی با علم به دور بودن منزل او لازم نمی آید. چون او از هیچ شـهری دور نمی باشد مگر اینکه شخصـی را به جانشینی خود می گمارد تا در غیاب او مردم در گناه و نافرمانی از او خائف و ترسان باشـند و از انتقام او بپرهیزند. گوییم: همانطور که هیچ یک از شیعیان او نیست مگر اینکه دور بودن مکـان امـام از خـود را احتمـال می دهـد، همـانطور هیچیـک از آنـان نیست مگر اینکه وجود او را در دیـار خود و در نزدیکی محل اقامت و در همسایگی منزل خود ممکن و محتمل می دانـد. و همین احتمال برای تحقق پرهیز و خوف و عـدم امنیّت در انجام گناه، کـافی است. علاـوه بر این، حتی در ظهور امـام و بـا وجود گسترش قـدرت و نفوذ فرمان ایشان در بین همه مردم، بازهم هیچیک از انجام دهندگان کارهای زشت و ناروا نیست مگر اینکه مخفی ماندن آن عمل را و نرسیدن خبر آن به گوش امام را احتمال می دهد و ممکن می شـمارد بـا اینهمه، آن ترس بر قرار است و لطفی که در وجود امـام نسبت به بازمانـدن امّت از گنـاه و نافرمـانی هست، ثـابت می باشـد. پس چگونه کسـی که مـا را به چنین چیزی در زمـان غیبت ملزَم می سـازد از وجود چنین حالت مشابهی در دوران ظهور فراموش می کند؟

امکان تعیین جانشین

امکان تعیین جانشین

امّا آن قسـمت از سؤال گذشـته که: امـام اگر ظاهر و شـناخته شـده می بود و از دیاری غایب می شـد، حتماً قبل از رفتن و غیبت از دیـار، کسـی را که چون خودش باعث خوف گناهکاران می شـد به جانشـینی خود بر می گزیـد. پس ثابت شـد که در حال غیبت، همین مقدار که احتمال و امکان نزدیک بودن منزلگاه آن حضـرت به ما و معاشـر بودن با ما وجود داشته باشد، کافی است که ترس

از او در وجود ما پیدا شود و هراس از گناه و نافرمانی او کامل گردد. لکن ما از این حکم تنزّل کرده و می گوییم: چه کسی، قائلین به غیبت امام زمان(علیه السلام) را از مثل چنین ادّعایی منع می کند که بگوییم: همانا امام(علیه السلام) در اطراف زمین از هیچ شهر و بلدی دور نمی ماند، مگر بعد از اینکه برخی از اصحاب و یاوران خود را به عنوان جانشین در هرکجا تعیین می کند. لذا بناچار باید برای او یاوران و اصحابی در هریک از شهرها و سرزمینهای دور از او باشند که در مراعات آنچه بر شیعیان می گذرد جانشین و قائم مقام آن حضرت بشمار روند پس اگر بدست شیعه ای کاری انجام شد که موجب جبران و حفظ از انحراف و مقتضی تأدیب و تنبیه او باشد، همین جانشین آن را بر عهده گیرد چنانکه اگر امام می بود، خود بر عهده می گرفت. اگر گفته شود: این جانشین چگونه مورد اطاعت قرار می گیرد؟ و از کجا و چگونه این شیعه و دوست خطاکار که این جانشین، اراده تأدیب او را دارد بفهمد که او خلیفه و جانشین امام(علیه السلام) است؟ گوییم: به معجزه ای که خداوند تعالی به دست او آشکار می سازد. زیرا معجزات بر طبق مذهب ما حتی بدست انسانهای درستکار هم ظاهر می شود تا چه برسد به کسی که امام او را جانشین خود ساخته وقائم مقام خود قرار داده است. اگر گفته شود: جانشین امام(علیه السلام) با فرض دوری امام(علیه السلام) تنها در صورتی موجب آن ترس از مخالفت می شود که او را بخوبی بشناسیم و تشخیص بدهیم. در جواب گفته می شود: در این باب آنچه که به میزان کفایت بود بیان شد. و ما اگر قطع و یقین به وجودامام در این زمان، و مراعات امور ما توسط ایشان داریم، حالِ او نسبت به ما دوگونه است وگونه سومی وجود ندارد: یا با ما در یک شهر و بلد است که در این صورت خودش امور ما را مورد مراعات قرار می دهد و نیازی به غیر ندارد. یا دور از ماست که در این صورت با فرض حکیم بودن ایشان ممکن نیست از ما دور شود مگر بعد از اینکه کسی را به جانشینی خود تعیین کند و او را بعنوان قائم مقام خود در آن شهر بگذارد، همانطور که اگر ظاهر می بود و تشخیص داده می شد، باید چنین می کرد و این نکته ای است که شبهه ای پس از آن نمی ماند.

بهره وری از وجود امام(ع)

بهره وری از وجود امام(ع)

اگر گفته شود: این نوعی تصریح از جانب شماست به اینکه در بهره بردن از امام و ترس از او و رسیدن به مصالحی از ناحیه او، ظهور امام مانند غیبت او می باشد و در این گفتار اشکالی است که خود می دانید و بردیگران نیز پوشیده نیست.([۲])گوییم: ما نمی گوییم ظهور آن حضرت در آثار و منافع، همانند غیبت اوست. و چگونه به چنین امری قائل باشیم؟ در حالیکه در حالت ظهور و بسط قدرت و قوّت حکومت او، هم دوست و هم دشمن، هم دوستدار و هم کینهورز همگی بهره می برند. در حالیکه در زمان غیبت او، چنین بهره ای که اشاره شد فقط توسط دوست و ولیّ او حاصل می شود نه دشمن و بد خواه او.و در حال ظهور و گسترش قدرت او، همچنین منافع و بهره های فراوان برای اولیاء و دوستان آن حضرت و غیر آنان از بقیه مردم وجود دارد. زیرا او کیان امّت را حمایت می کند و مرزهایشان را محکم می دارد و راههایشان را ایمن می سازد و آنان بر تجارت کردن و کسب های گوناگون و بدست آوردن غنایم قدرت می یابند و او از ستم دیگران بر آنان جلوگیری می کند، و در نتیجه اموالشان زیاد می شود و رزق و روزیشان به آسانی فراهم می آید و در آمد کسبشان چند برابر می شود.تازه اینها بهره هایی دنیایی هستند که اگر در غیبت آن حضرت از دست رفت، بازهم لازم نمی آید که تکلیف مردم ساقط شود. و بهره های آخرتی و دینی که در هر حال ملازم با امامت است طبق آنچه بیان کردیم با فرض غیبت ثابت هستند، لذا بخاطر آنها هم لازم نمی آید که تکلیف ساقط باشد.و اگر بگوییم ـ اگر چه واجب نیست ـ که بهره بردن شیعیان از امام بر طبق قاعده لطف در اینکه به انجام واجب ترغیب شده و از انجام محرّمات باز گرفته شوند ـ که ثابت بودن آن را در زمان غیبت بیان کردیم ـ در حال ظهور کلّی امام و گسترش قدرت وحکومت ایشان نسبت به همه مردم، با قوّت بیشتری صورت می گیرد، این گفته ممکن و جایز است زیرا:پدید آمدن و عارض شدن امری

ماننـد غیبت که ـ با فرض ثبوت اصل قاعـده لطف ـ قوّت و شدّت تأثیر آن را از بین می برد، از اصل بهره بردن از او بگونه ای که او لطف در آن بشمار می آید، جلوگیری نمی کند و موجب سقوط تکلیف نمی شود.

پاورقی

([۲]) یعنی این مطلب اقتضـا می کنـد که هیـچ فرقی بین دو حالت غیبت و ظهور امام(علیه السـلام) برای انجام نقش الهی او وجود نداشـته باشـد. در حـالیکه باطـل و بی اسـاس بودن این امر واضـح است زیرا اختلاـف آشـکاری بین غیبت و ظهور وجود دارد. و از طرفی اگر فرقی بین این دو حالت وجود نداشـته باشد همه مباحث گذشـته درباره غیبت و انگیزه و مصالح آن بیهوده و باطل خواهد بود.

عدم امکان جایگزین برای امام(ع)

عدم امکان جایگزین برای امام(ع)

اگر گفته شود: آیا بنظر شما ممکن نیست که دوستان و اولیای امام در دوران غیبت، هیچ بهره ای از امام نبرند، امّا خداوند تعالی در چنین حالتی، از روی لطف، چیز دیگری را که در تکلیف، جایگزین همان بهره منـدی از امام باشـد برای شان انجام دهـد؟ همانطور که این سـخن، مورد ادّعـای گروهی از بزرگـان نیز هست که دربـاره اقـامه حـدود الهیِ از دست رفته، قائلنـد به اینکه خـدای تعالی چیزی را که جایگزین اقامه حـدود در تکالیف باشـد، انجام می دهد. گوئیم:بیان داشتیم که دوسـتان و اولیای امام (علیه السـلام) در حال غیبت از ایشان بهره منـد می شونـد، بگونه ای که اصـلاً جایی برای تردیـد در آن وجود ندارد. وبهمین مقدار از بیان،دیگر این سؤال، از اعتبـار می افتـد.سپس به گونه ای دیگر نیز این سؤال، باطـل می شود، به این ترتیب که: همانـا تـدبیر امام (علیه السـلام) و دخالت و تصـرّف او و لطفی که بواسطه او بر رعیّت می شود، در نظر ما چیزی نیست که امری دیگر بتواند جایگزین آن شود.و اگر مطلب به همین ترتیب نمی بود، دیگر ضـرورتی نـداشت که در هر حال، و نسبت به هر مکلّفی، امامت لازم باشـد. به عبارت دیگر، قبولِ جایگزین شدن غیر امام به جای امام(علیه السـلام)در باب لطف، از قطع داشتن به ضرورت و لزوم آن در همه زمانها جلوگیری می کند.و به این ترتیب خود این سؤال نوعی ضربه زدن به اصل وجوب امامت

است. پس چگـونه می تـوانیم آن را قبـول کنیم و دربـاره علّت غیبت، نسبت به آن مـورد سؤال قرار گیریم؟امـا حـدود الهی اینطور نیسـتند. زیرا اگر ثابت شد که این حدود از باب لطف است و هیچ دلیل عقلی یا شـرعی هم، امکان وجود بدیل و جانشینی برای آن در مقـام لطف را مردود نشـمرد، دیگر جـایز است که گفته شود: همانا خـدای تعالی در هنگام از بین رفتن این حـدود، چیزی را که جانشین وجایگزین آن است انجام می دهد. در حالیکه این نظریّه همانطور که بیان کردیم، درباره امامت درست نیست

کیفیّت آگاهی امام(ع) به زمان ظهور

کیفیّت آگاهی امام(ع) به زمان ظهور

اگر گفته شود: شـما اگر ظهور امـام زمـان (علیه السـلام) را وابسـته به از بین رفتن ترس او از دشـمنان و امنیّت یافتن او از ناحیه آنان قرار دادیـد: این سؤال پیش می آید که او چگونه به چنین شـرایطی آگاهی می یابد؟ و چه راهی برای دانسـتن آن دارد؟ در حالیکه راهی برای شـناخت دقیق و همه جانبه نقشه ها و توطئه های پنهان و آشـکار دشمنان او که در شرق و غرب وخشکی و دریا پراکنده انـد، وجود نـدارد.گوییم:امّـا شـیعه امـامیّه بر این عقیـده انـد که: پـدران امـام ـ که بر او و بر همه آنـان درود بـاد ـ با شـناختی که از فرمایشات پیامبر(صـلی الله علیه وآله) نسبت به زمان غیبت وچگونگی آن، و طولانی یا کوتاه بودن آن، و نشانه ها و علامات آن، و وقت ظهور و دلایلی که برای آسان کردن و تسـهیل آن وجود دارد، بـدست آورده انـد، با امام زمان(علیه السـلام)عهد کرده و او را

انـذار نموده و از حدّ و حدود این امور، آگاهش ساخته اند.بنابراین دیگر جایی برای این پرسـش از ما باقی نمی ماند. زیرا وقتی که قرار باشد ظهور با ویژگی هایش، و با وقتی که این ظهور صورت می گیرد، مورد تصریح پیامبر(صلی الله علیه وآله) و اهلبیت(علیهم السلام) باشد، دیگر نیازی به دانستن امور پنهان و پوشیده نیست.

و علاوه بر آنچه گفتیم ;احتمال دارد که این امر، متوقّف بر غلبه گمان وقدرت نشانه ها و جمع شدن دلایل مختلف و تقویت آنها با یکـدیگر باشـد، و این مطلب غیر ممکن نیست.و وقـتی قبـول کنیم که ظهـور امـام(علیه السـلام) فقـط به یکی از این امـور تحقق می پـذیرد:یا به زیاد شـدن یاران و یاری دهنـدگان او، یا به قدرت و توانایی یافتن وکمک رسانی آنان، یا به کم شدن دشـمنان او، یا به نـاتوانی و از پـا افتادن آنان ;و همه این امور دارای نشانه هایی هسـتند که هر کس در آنها بنگرد ومواظبت کنـد و از نزدیک با آنها درگیر باشـد بخوبی در خواهد یافت.پس هنگامیکه امام (علیه السـلام) آنچه را گفتیم ـ یا مجموعه آنها یا بطور متفرقه برخی از آنها را ـ حس نمود، و به سـالم مانـدن خویش در برابر دشـمنان ظنّ و گمـان قوی پیـدا کرد، و احتمـال رسـیدن به مقصود و دستیـابی به خواسته و مطلوب، در نزدش قوّت گرفت، دیگر بر او واجب می شود که ظهور فرمایـد:چنـانکه بر هر یـک از مـا بـا قیـام نشانه های ایمنی آور، اقدام به کار، و با قیام نشانه های خوف آفرین، باز ایستادن از کار واجب است.

عدم اعتماد امام(ع) بر ظنّ و گمان

عدم اعتماد امام(ع) بر ظنّ و گمان

اگر گفته شود: زمانیکه کسی ظن قوی و گمان غالب بر سلامت دارد، باز هم احتمال خلاف می دهد و از اینکه گمانش قطعاً تحقق پیـدا کنـد، مطمئن نیست. پس چگونه امـام زمان و مهـدی امت(علیه السـلام)در مورد ظهور و از بین رفتن تقیّه، عمل به ظن و گمان می کنـد، در حالیکه احتمال کشـته شـدن و باز داشته شدن از فعالیت هایش را وارد و ممکن می شـمارد؟ گوئیم:امّا در تصـرّفات و اعمال ما و بسـیاری از اوضاع دینی و دنیایی ما، همین ظن غالب و گمان قوی، جانشین علم شده و همان تأثیر را دارد. بدون اینکه از سرانجام امور، آگاهی دقیقی داشـته باشـیم. امّا امر امام (علیه السـلام) در این باب، مخالف و متفاوت با امر دیگران است. لذا در این مورد حتماً باید علم قطعی به یاری و پیروزی داشته باشد. جواب بر طبق روش مخالفین :حال اگر در این مسأله راه دوم را ـ از آن دو راهی که ذکر کردیم ـ بپیماییم. می توانیم بگوییم: خداونـد تعالی از طریق واسطه های علم امام زمان(علیه السـلام) که جدّ بزرگوار او رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پدران گرامیش می باشند، او را آگاه ساخته که چه زمانی ظن غالب به پیروزی پیدا می کند، و چه وقت نشانه های سالم مانـدن او آشـکار می شونـد، تا ظهورش واجب باشـد و ترس از هیچ کس بر او نباشد. که در این صورت، ظنّ و گمـان در اینجـا راهی برای علم و دری برای رسـیدن به قطع و یقین است.و این همان قول قائلین به قیاس است، در مقابل نفی کننـدگان و باطـل شـمرندگان آن در شـریعت، که وقـتی به آنهـا اعتراض می شود که چگونه کسـی که گمـان به شبیه بودن فرع با اصل، در حکم جواز و اباحه دارد و گمان می کنـد که فرع و اصل در علّت اباحه با هم شـریک هسـتند، اقدام به انجام آن عمل می کنـد؟ در حـالیکه او احتمـال می دهـد که امر بر خلاف گمان او باشـد؟ زیرا گمان که بهمراه قطع و یقین نیست. و احتمال مخالفت این امر با حکم واقعی وجود دارد و ثابت است.آیا این موجب نمی شود که مکلّف به کاری اقـدام کند که از قبیح نبودن آن مطمئن نیست؟ در حـالیکه اقـدام به کـاری که ممکن است قبیـح باشـد، ماننـد اقـدام کردن به کـاری است که قبـح آن معلوم است.آنها می گویند: همینکه خدای حکیم و سبحان مردم را متعبّد به قیاس ساخته، خودش مانع از احتمال خلاف است. چون وقتی خداوند تعالی در تعبّـد به قیـاس گویـا فرموده است: هرکس که ظن قوی و گمـان غالب به امارات و نشانه ها پیـدا کرد و برایش در فرعی از فروع احکام مشخص شد که حکمش شبیه حکم حلیّت در یک مورد اصلی از احکام است، و بر طبق همین ظنّ و گمان عمل کرد ;همان عمل، تکلیف او حساب می شود وبرایش مشروعیت دارد.پس بوسـیله همین دلیل، اطمینان یافت و از این جهت نسبت به عدم اقدام

به عمل قبیح، مصونیّت و امنیّت پیدا کرد.

و همین ظنّ او ـ که فرع در حکم مخصوص، شبیه اصل است ـ راهی شد که به چگونگی آن امر و کیفیت آن در حق خودش و چیزی که به آن باز می گردد، علم پیدا کند. اگر چه شخص دیگری در همین مسئله، ممکن است حکمش متفاوت با حکم او باشد وقتیکه در غلبه ظن با آن اولی تفاوت دارد.کسی که حجت و برهانش این است و بر چنین مطلبی تکیه دارد، چگونه آنچه را که ما در باب غلبه ظن و گمان قویّ امام (علیه السلام)نسبت به سالم ماندن و پیروز شدن بر دشمن ذکر کردیم، برایش مشتبه می شود؟!در حالیکه بهتر است که انسان با انصاف، همانطور که به خودش نگاه می کند، به طرف مقابلش نگاه کند. و به همان چیزی که خودش قانع است، از طرف مقابل نیز قناعت کند.

جواب بر طبق روش مخالفین

جواب بر طبق روش مخالفین

جواب بر طبق روش مخالفین :حال اگر در این مسأله راه دوم را ـ از آن دو راهی که ذکر کردیم ـ بپیماییم. می توانیم بگوییم: خداوند تعالی از طریق واسطه های علم امام زمان(علیه السلام) که جدّ بزرگوار او رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پدران گرامیش می باشند، او را آگاه ساخته که چه زمانی ظن غالب به پیروزی پیدا می کند، و چه وقت نشانه های سالم ماندن او آشکار می شوند، تا ظهورش واجب باشد و ترس از هیچ کس بر او نباشد. که در این صورت، ظنّ و گمان در اینجا راهی برای علم و دری برای رسیدن به قطع و یقین است.و این همان قول قائلین به قیاس است، در مقابل نفی کنندگان و باطل شمرندگان آن در شریعت، که وقتی به آنها اعتراض می شود که چگونه کسی که گمان به شبیه بودن فرع با اصل، در حکم جواز و اباحه دارد و گمان می کند که فرع و اصل در علّت اباحه با هم شریک هستند، اقدام به انجام آن عمل می کند؟ در حالیکه او احتمال می دهد که امر بر خلاف گمان او باشد؟ زیرا گمان که بهمراه قطع و یقین نیست. و احتمال مخالفت این امر با حکم واقعی وجود دارد و ثابت است.آیا این موجب نمی شود که مکلّف به کاری اقدام کند که از قبیح نبودن آن مطمئن نیست؟ در حالیکه اقدام به کاری که ممکن است قبیح باشد، مانند اقدام کردن به کاری است که قبح آن معلوم است.آنها می گویند: همینکه خدای حکیم و سبحان مردم را متعبّد به قیاس ساخته، خودش مانع از احتمال خلاف است. چون وقتی خداوند تعالی در تعبّد به قیاس گویا فرموده است: هرکس که ظن قوی و گمان غالب به امارات و نشانه ها پیدا کرد و برایش در فرعی از فروع احکام مشخص شد که حکمش شبیه حکم حلیّت در یک مورد اصلی از احکام است، و بر طبق همین ظنّ و گمان عمل کرد ;همان عمل، تکلیف او حساب می شود وبرایش مشروعیت دارد.پس بوسیله همین دلیل، اطمینان یافت و از این جهت نسبت به عدم اقدام به عمل قبیح، مصونیّت و امنیّت پیدا کرد.

و همین ظنّ او ـ که فرع در حکم مخصوص، شبیه اصل است ـ راهی شد که به چگونگی آن امر و کیفیت آن در حق خودش و چیزی که به آن باز می گردد، علم پیدا کند. اگر چه شخص دیگری در همین مسئله، ممکن است حکمش متفاوت با حکم او باشد وقتیکه در غلبه ظن با آن اولی تفاوت دارد.کسی که حجت و برهانش این است و بر چنین مطلبی تکیه دارد، چگونه آنچه را که ما در باب غلبه ظن و گمان قویّ امام (علیه السلام)نسبت به سالم ماندن و پیروز شدن بر دشمن ذکر کردیم، برایش مشتبه می شود؟!در حالیکه بهتر است که انسان با انصاف، همانطور که به خودش نگاه می کند، به طرف مقابلش نگاه کند. و به همان چیزی که خودش قانع است، از طرف مقابل نیز قناعت کند.

مورد خاص یکسانی حکم ظهور و غیبت

مورد خاص یکسانی حکم ظهور و غیبت

اگر گفته شود: چگونه امام در حال غیبت برای اولیایش لطف بشمار می رود، و از انجام کارهای ناپسند بازشان می دارد، و بر انجام واجباب بر می انگیزانـد، به همان حـدّی که در زمان ظهور چنین بازداشـتن و انگیزانیـدن را انجام می داد؟در حالیکه او: اگر ظاهر و تصرّف کننده در امور باشد، مردم ضرورتاً به او آگاهی دارند و از روی حس و مشاهده، مؤاخذه و عقوبتی که می کند، مورد ترس مردم قرار می گیرد.امـا اگر پوشـیده و پنهـان و غـایب از نظر باشـد، این امور بوسـیله دلاـیلی فهمیـده می شود که انواع اشـکالات و شبهات بر آن وارد می شود.وآیا جمع کردن بین هر دومطلب یعنی جمع بین غیبت با آگاهی و ترس حسیِ مردم نسبت به او، چیزی جز انکار امری مسلّم و آشکار است؟گوییم: این سؤال از روی تأمل و دقت مطرح نگردیده است. زیرا امام(علیه السلام) اگر چه در صورت ظهور، ضـرورتاً به وجودش آگاهی می یابیم و به تصـرّفات و افعال او از راه دیدن و مشاهده حسی، پی می بریم، ولی با این همه، شـناخت اینکه او که او امام واجب الاطاعه و دارای حق تدبیر و تصـرّف در امور مردم است، جز از طریق اسـتدلال دانسته نمی شود، اسـتدلالی که ممکن است در معرض هر اشـکال و شبهه ای قرار گیرد.پس در علم پیدا کردن به اینکه او امام مسلمین است، و اطاعت وفرمانبری او بر همگان واجب است، فرقی بین غیبت و ظهور نیست. و در هر دو حالت راه بـدست آوردن چنین علمی، دلیل و اسـتدلال است، و این راه در غیبت و ظهور یکی است. بنـابراین مشاهـده و ضـرورتی که بیـان شـد، در این بـاب و نسبت به چنین علمی، هیـچ فایـده ای نمی بخشـد. زیرا این ضـرورت و مشاهـده، فقط به وجود عین امام(علیه السـلام) مربوط هسـتند، نه به صـحّت امـامت و واجب بودن اطـاعت او.در حـالیکه لطف، در همین بـاب ثبوت امـامت و لزوم اطاعت او شـکل می گیرد، و بنا به آنچه که ذکر شد به چیزی که مورد مشاهده نیست تعلق می یابد.و حالت ظهور ـ در اینکه امام (علیه السلام) برای کسانی که معتقد به امامت او و واجب بودن اطاعت او هسـتند لطف الهی حساب می شود ـ ماننـد حالت غیبت است و فرقی با آن نـدارد.و بدین ترتیب شـبهه و اشـکال مطرح شده، از اعتبار می افتد و ساقط می شود.و سپاس خداوند یکتا را، و سلام و صلوات بر پیامبر خدا محمّد و اهل بیت او باد. بسـمه تبارك و تعالی «از خدای متعال فرج و ظهور ولی عصر (عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف) را بخواهیم» «به مردم بگو: به این مکان (مسجد مقـدّس جمکران) رغبت نماینـد و آن را عزیز دارند ...». «از فرمایشات حضـرت مهدی(علیه السـلام) به حسن بن مثله جمکرانی»

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آيه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماييـد؛ اين برای شـما بهتر است اگر بدانيد حضـرت رضا (عليه السّـلام): خدا رحم نمايد بندهای كه امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را ياد گيرد و به مردم ياد دهد، زيرا مردم اگر سخنان نيكوی ما را (بی آنكه چيزی از آن كاسته و يا بر آن بيافزايند) بدانند هر آينه از ما پيروی (و طبق آن عمل) می كنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنيانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائميه اصـفهان شهيد آيت الله شمس آبادی (ره) يكی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند كه در دلـدادگی به اهلبيت (عليهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (عليه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـريف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درايت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنيانگـذار مركز و راهی شـد كه هيچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مركز تحقيقـات قـائميه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آيت الله حـاج سـيد حسن امامی (قـدس سـره الشـريف) و بـا فعـاليت خالصـانه و شـبانه روزی تيمی مركب از فرهيختگان حوزه و دانشـگاه، فعاليت خود را در زمينه های مختلف

مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹